

یغما

سال بیست و دوم

شماره نهم

آذرماه ۱۳۴۸

رمضان وشوال ۱۳۸۹

شماره مسلسل ۲۵۵

فهرست مندرجات

صفحه :

| | |
|-----|--|
| ۴۸۷ | رشیدالدین فضل‌الله‌عبدانی : دکتر مجید رهنما وزیر علوم و آموزش عالی |
| ۴۹۷ | ماه مبارک : فرخی یزدی |
| ۴۹۸ | درد عشق : فریدون توللی |
| ۴۹۹ | مؤلف مقامات حمیدی : پوهاند عبدالحی حبیبی - استاد دانشگاه کابل - رئیس انجمن تاریخ افغانستان |
| ۵۰۳ | رمضان : مجید اوحدی |
| ۵۰۴ | فصلی از تاریخ ایران : حسین نواب وزیر اسبق امور خارجه |
| ۵۰۸ | یادبود خواجه رشیدالدین : دکتر باستانی یاریزی |
| ۵۱۴ | خاطره‌ها : عبدالحسین وجدانی |
| ۵۱۶ | یادی از یرتوبیضائی : ریاضی یزدی |
| ۵۱۷ | مدرسه دارالفنون : اقبال یغمائی |
| ۵۲۱ | غزل : کمال اجتماعی جندقی |
| ۵۲۲ | مثلثات : شیخ‌سعدی |
| ۵۲۹ | نظری بجام‌چم : محمدعلی حکیم استاد دانشکده الهیات |
| ۵۳۱ | راه پیشینیان : پیمان یغمائی |
| ۵۳۲ | دستوری در نویسندگی : جمالزاده |
| ۵۳۷ | یادی از سری : عبدالحسین فرزین بیرجند |
| ۵۴۰ | وفیات معاصران - کتاب خوانان |

نشریه ای که هم اکنون در حال مطالعه آن هستید، در راستای مبارزه با سانسور، گسترش کتابخانه های مجازی، تشویق به مطالعه، و بازیابی مطبوعات قدیمی توسط سایت های باشگاه ادبیات و کتاب فارسی تهیه شده است.



باشگاه ادبیات

<http://www.facebook.com/groups/BashgaheKetab/>

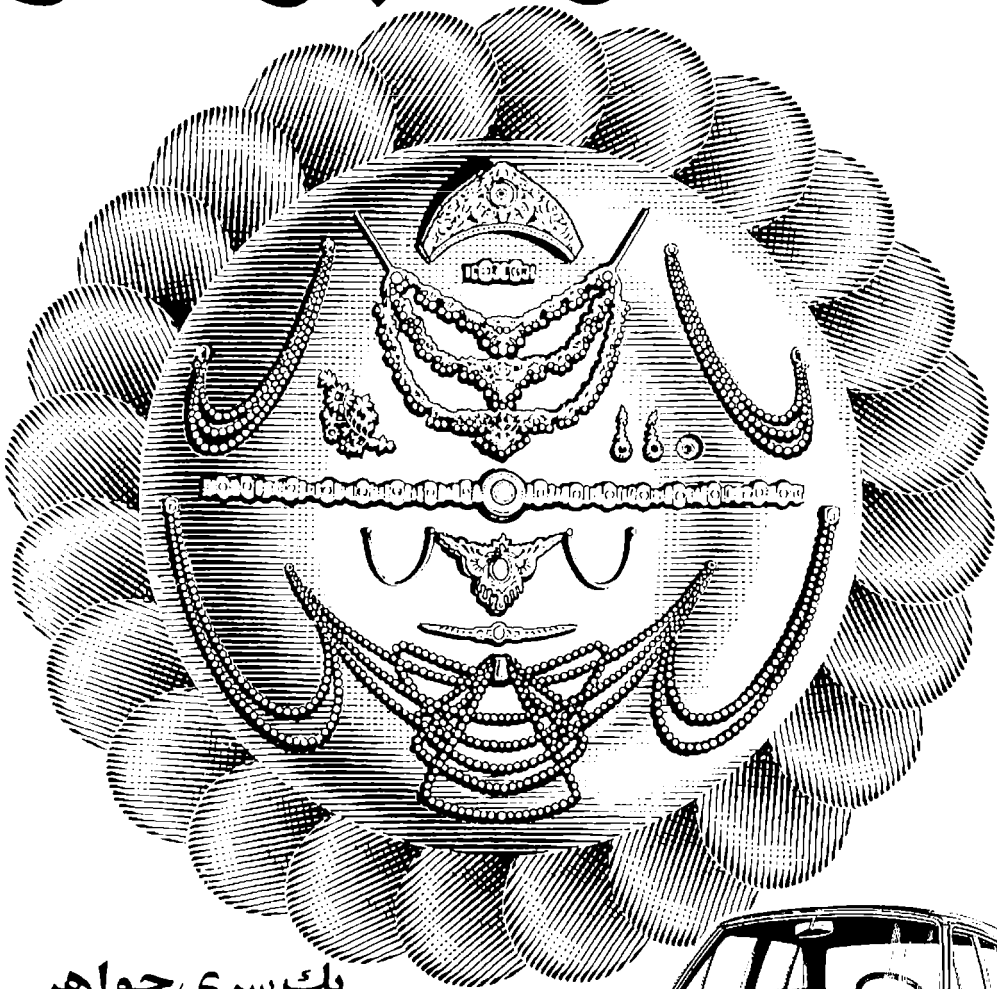
<http://bashgaheketab.blogspot.com/>



هدیه بزرگ روز مادر

برای قهرمان شانس بلیطهای اعانه ملی

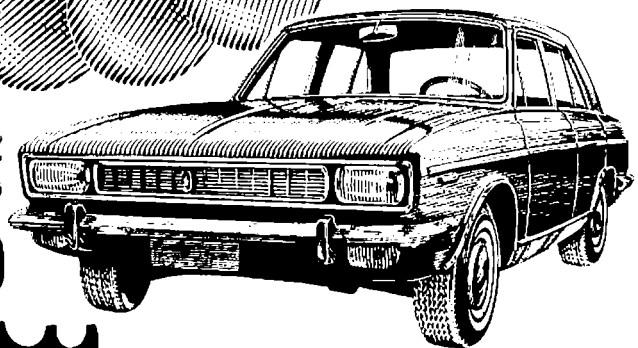
یک سری جواهر



یک سری جواهر

شامل: نیمتاج، سیندریز، دستبند، گوشواره، انگشتری، گردن بند، گل سینه مزین به صدها قطعه زمرد، برلیان، الماس، یاقوت، فیروزه و هفده رشته مروارید و کمر بند طلا

ویکدستگاه پیکان ۴۸



جایزه ممتاز: ۳ هزار تومان

بنگاه اعانه ملی بدینوسیله از آقای باقر مظفریان مدیر جواهری پارتیه - خیابان تخت جمشید مقابل سفارت آمریکا - که در انتخاب بهترین نوع جواهر با این بنگاه همکاری کرده است تشکر میکند.

پهنا

شماره مسلسل ۲۵۵

سال بیست و دوم

آذر ماه ۱۳۴۸

شماره نهم

مجید رهنما وزیر علوم و آموزش عالی *

رشیدالدین فضل الله همدانی

صمیمانه از دانشگاه تهران و دانشکده ادبیات و علوم انسانی و دانشگاه تبریز، و بخصوص دوست عزیزم آقای ایرج افشار سپاسگزارم که بابر گزاری این مجلس علمی و تحقیقی و بادعوتی که از اینجانب فرمودند بطور غیرمستقیم باعث شدند که يك عضو دولت لاقول برای چند صباحی با معرفت واقعی سروکار پیدا کند و به گنجینه‌های گرانبهای که سراغ آنرا قبلاً نداشت دسترسی یابد.

هنگامی که بنده رامأمور فرمودید تا از لحاظ تشریفات این مجلس را افتتاح کنم باید با کمال فروتنی عرض کنم که نام خواجه رشیدالدین را تنها بعنوان پزشک و مورخی در شمار دانشمندان دیگر این سرزمین شنیده بودم ولی مسلماً او را بنحوی که امروز با او آشنا شده‌ام نمیشناختم. نشریه بسیار نفیسی را هم که کتابخانه مرکزی دانشگاه بدین مناسبت چاپ کرده بیشتر از آنچه خواندم که بتوانم لاقول از مذاکرات شما چیزی سردر بیاورم بی آنکه به بی‌سوادی بنده در این زمینه پی برده باشید. اما از همان صفحات اول آثار و شخصیت این مرد آنچنان مرا شیفته خود کرد که در این چند هفته سعی کردم هرچه را که درباره او بدست می‌آورم بخوانم، و هرچه در این اکتشافات شخصی پیش‌تر میرفتم نزد خود فکرمیکردم با همه‌خاکهای بایر و موجودات بی‌خاصیتی که شب و روز با آنها روبرو هستیم و ناملایماتی که همیشه زندگی این ملک را تشکیل داده چه گنجینه‌های فراوان و ناشناخته‌ای در زمان و مکان آن قرار دارد

* متن سخنرانی جناب وزیر علوم و آموزش عالی در نخستین جلسه.

که متأسفانه فرصت دست یافتن و گاه حتی حوصله استفاده از آنها را از دست داده‌ایم. یکجا بیخودی سخن از میراث‌های نامعلوم و توخالی می‌بریم که یا فاقد محتوی اصیل بوده و یا اساساً چیزی بر افتخارات واقعی مانمی‌افزاید و جای دیگر گنجینه‌های عزیز و نایابی را که همیشه در مردم و در خاک این سرزمین خوب بوده و هست ندیده می‌گیریم و بابتی اعتنائی خود آنها را در حقیقت از بین می‌بریم.

باری این مقدمه طولانی را بیشتر از آنجهت آوردم که همین مختصر مطالعه در آثار و کارهای خواجه رشیدالدین از طرفی مرا شرم‌منده ساخت که چرا زودتر به وجود چنین شخصیت گیرائی پی نبرده بودم و از طرف دیگر مرا برآستی سپاسگزار بنیان این مجلس علمی کرد که از اینراه مرا با یکی دیگر از گوهرهای بی‌شماری که موجودیت و شخصیت ما را بوجود آورده‌اند از نزدیک آشنا ساختند.

کتابچه مختصر و مفیدی که آقای ایرج افشار برای شرکت کنندگان این مجلس علمی آماده کرده‌اند و حاوی مقالات بسیار ارزنده و سودمندی از استاد مینوی - مرحوم عباس اقبال - استاد مرتضوی و دانشمندان دیگر است که مجموع آنها جهات اصلی آثار و شخصیت همه‌جانبه خواجه رشیدالدین را در برابر ما قرار می‌دهد.

این مقالات و آنچه که از آثار او بدست آمده رشیدالدین فضل‌الله را بعنوان وزیری لایق و دور اندیش، طبیبی حاذق و مترقی، محقق و مؤلفی پرکار و دانشمند، مورخی بی‌نظیر و مدیری فوق‌العاده مدبر معرفی می‌کند و اطمینان دارم که در این مجلس علمی درباره هر یک از جنبه‌های کار و زندگی این شخصیت بزرگ سخن بسیار خواهد شد.

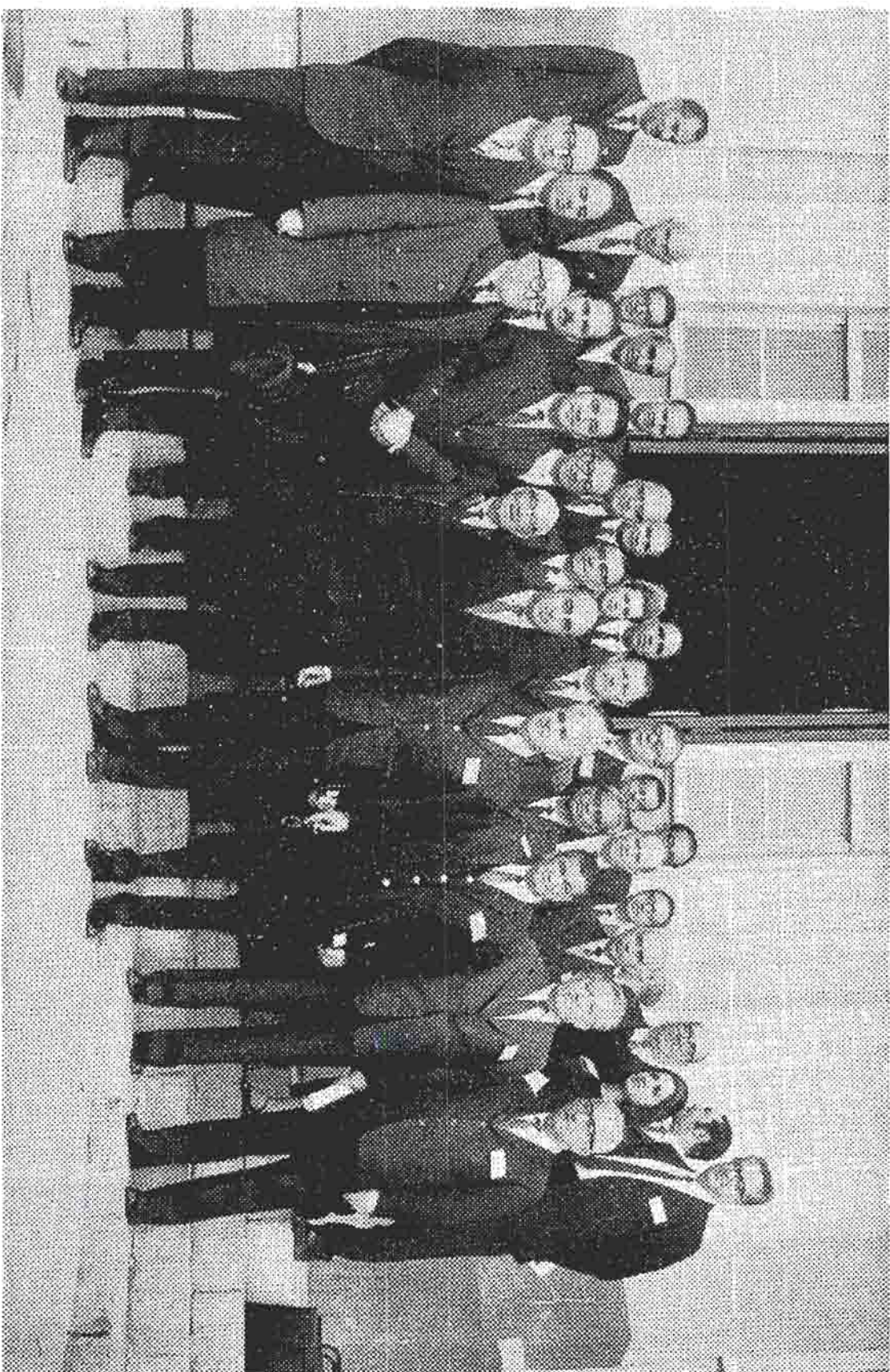
اما آنچه که بیش از همه اینها شخص مرا مفتون این دانشمند کرده بینش علمی و طرز فکر و عمل اوست که گوئی او را لااقل هفتصدسال از زمان خودش جلوتر قرار میداده است. از اینرو خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی از جمله شخصیت‌هاییست که جنبه باصطلاح معاصر و امروزی زندگی و اندیشه‌های او میتواند برآستی الهام‌بخش کارهای زمان ما باشد. آنچه که این مرد، بویژه در زمان وزارت طولانی‌اش انجام داد، و دید جامع و برداشت دوراندیشانه‌ای که از مسائل علمی و فرهنگی داشت همه حاکی از قدرت فکری و اصالت عمل یک مرد بزرگ تاریخ بود. و اگر لحظه‌ای پیش خود وقفنامه ربع رشیدی و پاره‌ای از دستورات و نامه‌هایی را که او درباره امور آموزشی و علمی نوشته است با منشور انقلاب آموزشی رامسر مقایسه کنیم جنبه‌های مترقی آن کار او طوری است که حتی ممکن نیست تصور کنیم که ششصد و پنجاه سال تاریخ بین این سندها قرار گرفته است. با توجه به این نکات است که سعی خواهیم کرد یادی از این رادمرد علم ایران کنم و پاره‌ای از ملاحظات خود را در این زمینه به اختصار بعرض خانمها و آقایان برسانم و این کار را با بازدید کوتاهی از ربع رشیدی شروع می‌کنم:

ربع رشیدی که سمت شرق و در تپه‌های عینعلی تبریز است و متأسفانه چیزی جز چند دیوار بلند و شکاف خورده و خرابه‌های فرو ریخته از آن باقی نمانده است چه بود؟

همانطور که آقای محمود عرفان در مقاله ارزنده خود راجع به وقفنامه ربع رشیدی مینویسد این شهر دانش و پژوهش که از هر جهت در نوع خود بی‌نظیر بوده بزرگترین بنیاد



از راست به چپ : بدیع الزمان فروزانفر - دکتر خالفری - دکتر نصر - رئیس دانشگاه - وزیر علوم - شفا، وسه تن دیگر.



عده‌ای از دانشمندان درمجلس علمی و تحقیقی رشیدالدین فضل‌الله

خیری بوده که تاریخ ایران چه در زمان قبل از اسلام و چه بعد از اسلام بنای خیری را به این شکوه و عظمت نشان نمیدهد .

خواجه رشیدالدین که در همدان و بصره و جاهای دیگر موقوفاتی بخاطر ترویج علم و معرفت بوجود آورده بود باغات وسیعی را در مشرق شهر تبریز می‌خرد و ربع را در آنجا میسازد. محلات و کوچه‌هایی در داخل آن و قریه‌هایی در خارج آن احداث میکند و هر محله و کوچه و قریه‌ای را بمناسبت کسانی که در آنجا سکونت داشتند نام گذاری میکند .

مثلاً قریه‌هایی را که غلامان رومی و گرجی در آنجا بودند قریه رومیان و قریه گرجیان، جائی که اطبا و جراحان و محصلین طب مقام داشته‌اند « محله معالجان » و کوچه‌ای که علما در آنجا مقیم بوده‌اند کوچه « علما » می‌نامیده‌اند . رفته رفته در این شهر همه چیز با توجه به فعالیت‌های علمی و آموزشی که میبایست در آنجا انجام گیرد و با در نظر گرفتن هر آنچه که برای ایجاد يك محیط زنده و بارور علمی و تحقیقی بود ، گسترش می‌یابد .

در بیت‌الحفاظی که گنبدی بر آن قرار داشته حافظین قرآن که همه طبق موازین و اصول دقیقی انتخاب میشده و علاوه بر مشخصات علمی دیگر میبایست حتماً از میان مردمان خوش آواز باشند هر روز به تلاوت قرآن اشتغال داشتند .

در قسمت معروف به روضه که حوض آبی در میان صحن آن قرار داشته دو مسجد یکی تابستانی و دیگری زمستانی ساخته میشود که در هر دو هم نماز میخواندند و هم درسهای علوم را می‌گفتند . از وقفنامه ربع رشیدی و نامه‌های خواجه به پسرش سعدالدین ، حاکم شام ، چنین برمی‌آید که در این شهر علمی و دانشگاهی در شمار تأسیسات فراوان و متنوعی که وجود داشت خانقاه مخصوصی برای پذیرائی درویشان و مستحقان - دارالضیافه‌ای برای مجاوران و مسافران با مطبخ و بیت‌الخلوه و با اصطلاح حوائج خانه و توابع آن دارالشفاء و شرابخانه و سرای طیب - کتابخانه‌ای بسیار بزرگ که می‌گوید از مهمترین و بهترین کتابخانه‌های زمان خود بود و بیش از ۶۰ هزار جلد کتاب نفیس در آن بود بیست و چهار کاروانسرای رفیع و هزاروپانصد دکان وسیع هزار خانه و حمامها و بساطین بسیار و کارخانه‌های شعر بافی و کاغذ سازی و يك دارالضرب و يك رنگخانه یا صباغخانه دیده میشد .

این بود شرح مختصری از موقعیت جغرافیائی و تأسیسات ربع رشیدی . بطوریکه ملاحظه میفرمایند این شهر عظیم علم و دانش شاید نه تنها در آن زمان در نوع خود بی‌نظیر بود بلکه پس از آن نیز شبیه آنرا در جای دیگر نمیتوان سراغ گرفت (اگر اشتباه نکنم تازه پس از جنگ دوم جهانی بود که شورویها نیز فکری مشابه را با ایجاد شهر « اکادمگورود » دنبال کردند تا بتوانند گروهی از دانشمندان و محققان برجسته خود را در يك واحد بزرگ شهری جمع‌آوری کرده محیط فکری و وسائل کار لازم را در يك جا برای آنها فراهم کنند). اما آنچه که بیش از خود شهر جالب توجه میباشد تشکیلات و اداره امور این واحد بزرگ علمی است که برآستی از هر جهت حیرت‌آور است چون گویی بر اساس آخرین روشهای امروزی و مفاهیم و اصول دانشگاهی زمان ما استوار بوده است . بی‌پروا باید اعتراف کنم که يك مطالعه سطحی کار و زندگی طلاب در ربع رشیدی جداً حس مباهات و غروری در من ایجاد

کرد که چگونه اجداد ما قرن‌ها قبل از آنکه مفاهیم و کلمات خارجی از قبیل Full time یا Academic exchange یا Department یا Library Sciences و Sandwich Courses و کنفرانس و سمینار و غیره در قاموس دانشگاهی ما وارد شود اصول مشابهی را عیناً بخاطر پیشرفت امور علمی و آموزشی رعایت میکردند و ضمن اختصاص اعتبارات و وسائل کلان برای پیشبرد دانش و پژوهش در عین حال نهایت توجه را هم به آنچه که ما امروز اقتصاد دانشگاهی می‌نامیم مبذول میداشتند. شاید بی‌جا نباشد که برای اثبات این ادعا و در عین حال برای قوت قلب دادن به آنها که بگفته مسیو ژوردان مولیر « شر میگفتند و نامش را نمیدانستند » نمونه‌هایی را در این زمینه ذکر کنم.

در دارالشفای ربع رشیدی طبق وقفنامه، اطبائی که بخدمت دارالشفاء مامور میشدند می‌بایستی هر کدام نوبه و کشیک داشته باشند تا اینکه شبانروز همیشه یک نفر طبیب یا شاگرد و داروساز در سرکار حاضر بوده باشد، و هر طبیبی باید دو نفر متعلم را درس طب و دو سازی آموزد. بعلاوه رشیدالدین به فرزند خود سعدالدین مینویسد: « پنجاه طبیب حاذق که از اقصای بلاد هند و مصر و چین و شام و دیگر ولایات آمده بودند گفتیم هر روز در دارالشفای ما تردد نمایند و پیش هر طبیب ده کس از طالب علمان مستعد نصب کردیم تا به این فن شریف مشغول گردند و کحالان و جراحان و مجبران که در دارالشفای ماست بقرب باغ رشیدآباد که آنرا محله معالجان خوانند بنیاد فرمودیم و دیگر اهل صنایع و حرف که از ممالک آورده بودیم هر یک را در کوچه‌ای ساکن گردانیدیم...»

مسکن اطبا و متعلمین درسراها و حجره‌های مخصوص مقرر بوده است. دوره تحصیل هر یک از محصلین طب پنج سال بوده و پس از پنج سال اگر استاد او را « معلوم شود که لایق آن شده‌اند که در علاج بیماران شروع کنند و در آن ماهر گشته باشند بموجبی که عادتست اجازت ایشان بنویسد تا ایشان در علاج شروع کنند...» و باید که طبیب مذکور تمامت کسانی که در ربع رشیدی مجاور یا مسافر یا عمله آنها باشند و رنجور شوند علاج کند و مناسب مزاج دارو و مزوره دهد و به علاج دیگری مشغول نشود چه او را جهت علاج مجاوران و مسافران ربع رشیدی معین کرده‌ایم. (مفهوم تمام وقت) روزهای دوشنبه و پنجشنبه مقرر بوده که به همسایگان ربع رشیدی و اولاد واقف و غلامانی که واقف آنها را آزاد ساخته و باغبانان و برزیگران موقوفات ربع رشیدی دوی مفت دهند. اگر مسافری رنجور میگردد باید هر کجا که متولی مصلحت میدانند او را بخواباند و طبیب به علاج او پردازد تا شفا یابد و پس از شفا یافتن سفر کند. (Social Security)

همانطور که در حال حاضر سعی میشود از وجود دانشندان برجسته و آنائی که تحصیلات خود را در بهترین مؤسسات علمی خارج کرده‌اند استفاده شود و آنها را استخدام کنند و نام این کار ساده را امروز جلب مغزهای متفکر یا Brain - gain مینامند، خواجه رشیدالدین دائماً طبق برنامه دقیق و منظمی مراقب بوده است که از یکسو مغزهای برجسته را در ربع رشیدی جمع‌آوری کند و از سوی دیگر از وجود آنها نهایت استفاده را برای تربیت کادرهای ملی بعمل آورد. تنها در کوچه علما ۴۰۰ روحانی و مفتی و متشرع با مستمریها و مزایای

کافی منزل داشتند و در کوی طلاب که مجاور کوچه فوق بود هزار تن طالب علم شایق علوم که از کشورهای مختلف مسلمان گرد آمده بودند هزینه‌ی تحصیلی طبق شایستگی و استعداد خود دریافت می‌کردند (Scholar Ship).

در زمینه‌ی تعلیمات حرفه‌ای هم کار رشیدالدین جالب توجه است زیرا در مورد دوپست و بیست نفر غلام و دوپست و بیست نفر کنیز که زوجات غلامان بودند و به کار آباد نگاه داشتن باغات و مزارع و خدمت بطور کلی می‌پرداختند و فرزندان شان را هر یکی بصنعتی و حرفتی که ملایم و موافق حال او باشد از خطاطی و قوالی و نقاشی و زرگری و باغبانی و کهربزکنی و دهقنت و معماری و سایر حرف می‌گماشت. بعلاوه از نامه‌های بی‌شمار اوبه نقاط گوناگون جهان چنین برمی‌آید که همواره مترصد بوده است که دارالشفای ربیع رشیدی دارای مجموعه‌ی کاملی از آخرین داروها و روغن‌ها و گیاهان پزشکی مورد نیاز باشد و درحقیقت موزه‌ی غنی و مجهزی در اختیار داشته باشد.

پتروشفسکی در کتاب خود این جمله را نقل میکند :

از همه ممالک انواع درختان میوه دار و ریاحین و حبوبات که در تبریز نبود و هرگز در آنجا کس ندیده نهال و شاخ آن پیوند کردند و بذور آن بیاوردند و بتربیت آن مشغول شدند و تمامت ولایات بعید از ممالک هند و ختای و غیره ایلچیان فرستاده تا تخم چیزهایی که مخصوص به آن ولایات است بیاورند در این نامه‌ها مقدار هر روغن (که از یک تا سیصد من تفاوت ذکر شده است) و محل تهیه و مدارک آن بطور دقیق معین میشده است. در نامه‌ای بعنوان «خواجه علاءالدین هندو» و براساس گزارش پزشک مسئول و متصدی بیمارستان محمد ابن النیبی که در نامه از او بعنوان «جالینوس دوران» اسم برده شده از انواع و اقسام روغن‌های معطر و داروهای از قبل افستین یا خارا گوش و کندر رومی و بابونه و روغن کرچک و روغن عقرب نام برده شده و با توجه به اینکه این روغن‌ها را باید از ممالک مختلف بیاورند فرمان داده است که بمنظور جلوگیری از بروز تأخیر برای هر یک از شش مکان مورد بحث پیکی جداگانه تشکیل شود.

از لحاظ کمک به دانشمندان و پیشرفت علم علاوه بر اینکه آخرین اطلاعات و کتب و وسائل مورد نیاز را در اختیار دانشمندان در داخل قرار میداده در نامه‌ای بعنوان پسرش امیر علی حاکم بغداد به او دستور میدهد که به دانشمندان سراسر امپراتوری ایران از جیحون گرفته تا جمننا و از جانب مغرب تا حدود آسیای صغیر و مرز مصر مستمری و تحف بدهد و تحف مزبور در هر مورد مرکب بوده است از مبلغی پول و یک قبای پوستی یا مخمل و یک مرکب. در یک نامه دیگر دستوراتی به یکی از مأموران خود در آسیای صغیر داده که به دانشمندان مغرب یا سرزمین‌های عربی اسلامی پاداش و جوایز بدهند و از دانشمندانی که در آن نام برده شش تن ساکن قرطبه و دیگر قسمت‌های اندلس و چهارتن ساکن تونس و طرابلس و قیروان بوده است. و با توجه به مسافتهایی که وجود داشته است میتوان دید که رشیدالدین تا چه

اندازه درکار خود بینش و برداشتی جهانی داشت و برآستی میخواست است که ایران را مرکز دنیائی پیشرفته ترین علوم وقت قرار دهد . يك نمونه دیگر که ادوارد براون در کتاب طب اسلامی ذکر میکند و در این زمینه بسیار جالب توجه است مربوط به تجدید ساختمان بیمارستانی در شیراز است که بخاطر احیای آن رشیدالدین، پزشک مشهوری بنام محمود بن الیاس را با حقوق سالانه بسیار بالا و هدایای ذقیمت استخدام میکند و تصدی بیمارستان و موقوفات را همه به او می سپارد .

اصولاً تمام مخارج دانشگاهی و علمی ربع رشیدی براساس موقوفات بوده و این درست مفهوم بیشتر دانشگاههای امروز امریکائی است که باموقوفات اداره میشوند و زندگی میکنند حقیقهٔ جای تأسف است که در کشور ما اینک این مسأله فراموش شده یعنی يك مستمری دائم از طریق موقوفات برای دانشگاههای ما وجود ندارد که بتوانیم دانشگاهها و موسسات آموزشی را بر همان اساس اداره کنیم.

مقررات استخدامی و طرز کار و برنامه‌های آموزشی و علمی همه با آنچنان دقت و توجهی تهیه میشد که برآستی ارزش دارد تا آنجا که ممکن است مطالعات و تجسسات دقیق-تری در این زمینه بعمل آید . در یکی از نامه‌ها که قبلاً نیز بدان اشاره شد خواه مینویسد که چگونه در مورد علمایه‌ها و ادوات مجری داشتیم و جامعهٔ سالانه و صابون بها و حلواها مقرر کردیم - و هزار طالب علم فحل در محله‌ای که آنرا محلهٔ طلبه خوانند نشانیدیم و مرسوم همه را بر منوالی که بجهة علماء مقرر کرده بودیم بجهة ایشان معین گردانیدیم و شش هزار نفر طالب علم دیگر که از ممالک اسلام به امید تربیت آمده بودند در دارالسلطنه تبریز ساکن گردانیدیم - و فرمودیم که ادوات و میاومات ایشانرا از حاصل جزیهٔ روم و قسطنطنیه کبری و جزیرهٔ هند اطلاق نمایند تا ایشان از سر رفاهیت خاطر بافاده و استفاده مشغول گردند و معین داشتیم که هر چند طالب علم پیش کدام مدرس تحصیل کنند و دیدیم که ذهن هر طالب علمی طالب کدام علم است از اصول و فروع و نقلی و عقلی بخواندن آن علم امر فرمودیم و گفتیم که هر روز از این طلبه که در ربع رشیدی و بلده تبریز ساکن اند همه بمدارس ما و فرزندان ما متردد باشند .»

* * *

گفتنی‌ها جداً زیاد است ولی چون میدانم که جای خود را باید به اهل فن و تخصص بدهم دیگر نمیخواهم هر چه را که از این رادمرد دانشمند میدانم در این محفل علمی پس بدهم و هنوز چیزی جز از تشکیلات ربع رشیدی نگفتم حال آنکه این مدینهٔ علم تنها جزئی از قدر و منزلت رشیدالدین است. به گفتهٔ استاد مینوی «قدر مقام واقعی او بیشتر بواسطهٔ تألیفات متعدد او بالخصوص کتاب جامع التواریخ اوست که بی تردید یکی از اعظم کتب تاریخی بزبان فارسی است.» مرحوم عباس اقبال این اثر را بزرگترین شاهکار تاریخ و آثار ادبی ایران و مهمترین تألیف تاریخی جهان میدانند. [۷۳۷-۷۲۸ هـ . ق] بعلاوه مکاتبات او- هم آنها که جنبهٔ رسمی و هم آنها که جنبهٔ خصوصی دارد- اطلاعات دقیقی دربارهٔ کارهای عظیم آبیاری - کشت نباتات شیوه‌های بهره‌کشی از روستائیان - قواعد وصول مالیات بماندهد. پتروشفسکی عقیده دارد که این اطلاعات مهمترین اطلاعات دربارهٔ يك واحد کامل اقتصاد فتودالی است .

باید این نکته را نیز تذکر داد که تهیه این اثر مهم و کتاب الاحیاء و الآثار که دائرةالمعارف کامل علوم طبیعی است خود معرف طرز کار علمی این دانشمند است چه این کتاب بزرگه را عیناً بشیوه مؤلفین دائرةالمعارف‌های امروزی طرح ریزی کرده و بدستکاری فضلا و خبرگان هرطایفه و ملتی که در سلطانه و تبریز مقیم بودند از علمای چینی و تبتی و اویغوری و فرنگی و یهودی و غیره بکار تهیه آن مشغول شده و آنرا در سال ۷۱۰ به انجام رسانده است .

متأسفانه با آنکه یکی از وظایف تأسیسات علمی ربع رشیدی این بود که هر ساله دوره کامل از مصنفات او را که همه آنها بهر دوزبان فارسی و عربی نوشته میشد استنساخ و مقابله و تصحیح کرده آنرا یکی از بلاد بزرگه عالم به هدیه بفرستند - پس از قتل خواجه رشیدالدین و بنارت رفتن کتابخانه، بسیاری از کتب بفتوای معاندین و مخالفین خواجه سوخته شد و بسیاری دیگر از بین رفت .

از لحاظ انسانی با آنکه مخالفان رشیدالدین فضل‌الله سعی کرده‌اند که بعنوان گوناگون شخصیت و آثار او را تخطئه کنند و شاید همین اتهامات بود که در زمان او منجر به قتل او گردید چنین بنظر میرسد که هیچ يك از آنها نتوانسته است بر چهره تابناک دانشمند لکه پایداری برجا بگذارد. ادوارد براون به این نکته اشاره میکند که رشیدالدین در منتهای قدرت خود باز افتخار میکرد به اینکه او را «رشید طیب» بخوانند و از عناوین دهان پرکن و گزاف آن دوره لفاظی و عبارت پردازی بیزاری میجست .

البته این نظر پتروشفسکی مورخ شوروی نیز بسیار جالب توجه است که میگوید : به رشیدالدین نمیتوان گمان مردم دوستی برد . او هواخواه همان سیاستی است که ما بطور مشروط «جریان دوم» نامیده‌ایم و او متفکر دوران دیش و خردمند و طرفدار دولتی نیرومند و فتودالی و سیاست مرکزیت است... و در نامه‌ای به فرزندش - شهاب‌الدین مینویسد : چون احوال رعیت خراب شود ملوک را هیچ کامی بحصول نه پیوند و چون در عاقبت امور نظر کنی اصل مملکت دارای عدلست چنانچه در این دایره مثال آن نموده‌ام پادشاهی حاصل نشود الا ب لشکر و لشکر بمال توان جمع کرد و مال از رعیت حاصل گردد و رعیت را بعدل نگاه توان داشت .

رویه مرفته شکی نیست که رشیدالدین فضل‌الله همدانی از افتخارات علم و فرهنگ ایران و نیز از ستارگان درخشان پزشکی ما بود و جای آن دارد که روشندان و مردم ایران هر چه بیشتر با اندیشه‌ها و آثار او و نیز دید و بینش علمی و فرهنگی او که نمونه هائی از آن را مثال آوردم آشنائی بیشتر حاصل کنند . بویژه به دانشکده‌های پزشکی توصیه میکنم که در صورت امکان از راه تشکیل دروس جداگانه و کنفرانسها و مجالسی از این قبیل دانشجویان ما را به تألیفات و کارهای او و بطور کلی با آثار پزشکان بزرگ ایرانی که پایه گذار طب اسلامی بودند آشنا سازند. جداً جای تأسف است که دانشجویان پزشکی ما گاه حتی اسامی این قبیل پزشکان یا آثار آنها را نمیدانند حال آنکه روزی ربع رشیدی و قبل از آن دانشگاه جندی شاپور

بزرگترین مراجع پزشکی دنیا بودند . اخیراً مقاله‌ای تحت عنوان:

Histoire des Bimaristans (Hopitaux) o a L'époque Islamique

PAR DR. AHMED ISSA BEY.

از دکتر احمد عیسی بیک دیدم که در حقیقت از مجموعه سخنرانیهای پزشکی است که در دسامبر سال ۱۹۲۵ در قاهره خوانده شده است .

در آن مقاله نویسنده از جندی شاپور بعنوان بزرگترین بیمارستان سه قرن قبل از اسلام یاد کرده است و شرح میدهد که چگونه طبای جندی شاپور شهرت جهانی بدست آوردند و روشهای دیگران را جمع آوری کرده - بر اساس علمی قراردادند - مثلاً حارث طیب پیغمبر فارغ التحصیل جندی شاپور بود - همینطور طبیبی که حضرت علی ع را معالجه میکرد از فارغ التحصیلان آن دانشگاه بشمار میرفت .

بدنیست در این تالار که نامی یکی از بزرگترین پزشکان ایرانی را بر خود دارد! یادآور شوم که نویسنده و پزشک مشهور عرب جاحظ در « کتاب البخلاء » خود داستان پزشک عرب دیگری را بنام اسد بن جانی یادآور میشود که حتی در سال شیوع مرض طاعون با آنکه شهرت و ممارست و زیرکی وی بسیار بود تنها معدودی بوی مراجعه میکردند و چون مردی از آشنایان از وی علت این امر را پرسید علل متعددی را ذکر کرد که آخرین آن این بود « نام من اسد است و حال آنکه اگر صلیبیا یا مراعیل یا یوحنا یا پیرا میبود بهتر بود » و زبان من عربی است در صورتیکه بهتر میبود که به زبان مردم جندی شاپور سخن می گفتم .

از صمیم قلب امیدوارم که تشکیل مجالس علمی از این قبیل و همچنین توجه بیشتری که در آینده به شناساندن افتخارات علمی مادر دانشگاهها خواهد شد دانشجویان امروز و دانشمندان فردای ما را بر آن دارد که در حل مسائل خاص دانش ایرانی حتی المقدور از کارها و اندیشه‌های اصیل بزرگان این سرزمین الهام بگیرند، وایمان راسخ دارم که در آنصورت خود با اطمینان خاطر بیشتر برتری بسیاری از راه حل‌های ایرانی را به نسخه‌های فریبنده غرب که اصولاً برای همانجا ساخته شده است خواهند پذیرفت .



فرخی یزدی *

ماه مبارك



از پی دیوانگی تا آستین بالا زدیم
همچو مجنون خیمه را در دامن صحرا زدیم
زندگانی بهر ما چون غیر درد سر نداشت

بر حیات خود به دست مرگ پشت پا زدیم

تا به مژگان تو دل بستیم در میدان عشق

خویش را بر یک سپاهی با تن تنها زدیم

بی نیازی بین که با این مفلسی از فقر فقر

طعنه بر جاه جم و دارائی دارا زدیم

کمیست این ماه مبارك، ک آنچه را ما داشتیم

در قمار عشق او شب تا سحر یکجا زدیم *

گر خطرها داشت دریای سیاست «فرخی»

حالی ما با تو کسل دل بر این دریا زدیم

* بیاد نویسندگان و همکاران روزنامه طوفان در ۴۴ سال پیش : محمد فرخی یزدی۔

سید حسن علوی - سید فخرالدین شادمان - عبدالحسین هژیر رحمة الله علیهم اجمعین .

** این غزل در ماه رمضان ۱۳۴۴ هجری قمری گفته شده ، و باید متوجه بود که در

آن سالها ماه رمضان ماه قمار بود.

فریدون توللی

تقدیم بدوست سخندان و سخن‌سنجم ایرج افشار

درد عشق

رشک‌مندان را ، نگه جز تیر زهر آلود نیست
آتشی باشد درین دوزخ، که هیچش دود نیست
شعله بازیها کند با جان پاکت ، نیش رشک
هرچه زود از پیش این کژدم گریزی، زود نیست
خشت اگر فارغ دلان را زیر سر افتد ، خوشست
خواب خوش، در کاخ سحر آمیز سیم‌اندود نیست
ایکه عریانت بدین بازار هستی خوانده‌اند
اندر آن سودا که کالائی نباشد ، سود نیست
عنکبوت آسا ، چه بندی تار چندین آرزو ؟!
تا بکوشش بر نخیزی ، بر پرندت ، بود نیست
از هزاران جلوه ، باشد مرگ ما هم جلوه‌ای
ورنه ، از خورشید هستی، پرتوی نابود نیست
شادمانی ، کودکان را باد و ما را ، درد عشق
کاین بلا را ، لانه جز در جان غم فرسود نیست
ز فدگانی‌را ، فریدون ، سهل اگر گیری خوشست
ورنه ، جز بازو زدن بر موج خشم آلود نیست



آیا نام مؤلف مقامات حمیدی عمر بود یا محمود؟

يك استفتاء در باره نام مؤلف مقامات حمیدی

پوهاند عبدالحی حبیبی - کابل

قاضی حمیدالدین بلخی نویسنده مقامات حمیدی، در تاریخ ادبیات فارسی شخصیت معروفیست که درمبحث نثر فنی حتماً از او و کتابش نام برده میشود.

تاکنون نام این نویسنده بارع را در تواریخ ادبیات، عموماً «عمر» نوشته‌اند. ولی مرا اندرین مطلب سخنهاست و چنین بنظر می‌آید که در نام و نسب قاضی حمیدالدین بلخی در کتب تاریخ ادبیات و تذکره‌ها سهوی روی داده باشد.

از فضایل بلخ که صفی‌الدین ابوبکر عبدالله بن عمر بن محمد بن داود واعظ بلخی در رمضان سنه ۶۱۰ هـ در بلخ املا و تحریر کرده و در ذیقعد ۶۶۶ هـ در قصبه کفشگران بلخ کتابت و ترجمه شده بود (۱) پدید می‌آید: که خانواده محمودیان طالقانی در بلخ منصب قاضی القضاة و مسند علمی داشتند، و از آنجمله قاضی القضاة حسین محمودی، مدتی در بلخ قاضی و حاکم عدل و بعلم و دیانت و زهد مشهور بود، و خاندان ایشان ملوک الکلام بودند.

این قاضی حسین محمودی دو برادر داشت: یکی حسن، و دیگر قاضی القضاة بهاء‌المله والدین عمر (۲) که در سنه ۵۳۶ هـ در بلخ قاضی بود، و مراو را پسری عالم فاضل کامل حمیدالدین محمود بوده که در اقالیم عالم در کلام شهرتی تمام داشته است، و کتاب مقامات و کتاب روضة الرضا و رسایل متفرقه او دلیست بر فصاحت و بلاغت وی. (۳)

مؤلف فضایل بلخ در شرح حال قاضی حسین محمودی گوید: که قاضی القضاة حسین در سنه ۵۰۶ هـ وفات یافته و برادر نو بهار در حظیره محمودی دفن شد (۴). و قراریکه محمد صالح ورسجی در مزارات بلخ مینویسد: برادر کلان قاضی حسن و میانه حسین و خوردتر قاضی عمر بود (۵) در حالیکه در فضایل بلخ اکبرایشان حسین است باز حسن آنگاه عمر. (۶) و ورسجی در مزارات بلخ تاریخ وفات هر دو برادر حسن و حسین را ۵۰۶ هـ نوشته‌است. از تصریح مؤلفان فضایل بلخ برمی‌آید که گورستان خاصی بنام «حظیره محمودی» بر

- ۱- مقدمه فضایل بلخ خطی ص ۱۱
- ۲- درباره این شخص مؤلف فضایل بلخ مینگارد: سیدزاده ابوالقاسم سمرقندی (یکی از نویسندگان تواریخ بلخ متوفای ۵۵۶ هـ) میفرماید: که من بهاء‌الدین عمر القاضی را در یافتن بعد از آنکه پیر گشته بود. با آنکه اهل بلخ را فصحاء العجم گفتندی. او بزرگ رحمه الله افصح الفصحاء البلخ بود و فصحاء و بلاء بلخ ازین خاندان ایشان بودند. (نسخه خطی لنین گراد ورق ۳۰۴)
- ۳- فضایل بلخ خطی شیخ شصتم ذکر حسین محمودی ورق ۳۰۳ نسخه خطی لنین گراد
- ۴- فضایل بلخ ورق ۳۰۴ خطی
- ۵- مزارات بلخ خطی ص ۸۷
- ۶- فضایل بلخ ورق ۳۰۳ خطی

دروازه نوبهار بلخ (بقول ورسجی : بیرون دروازه نوبهار) مخصوص این خاندان فضل و دانش و فصاحت و بلاغت بود .

از روی این سند میدانیم که در نزد مردم معاصر در بلخ ، قاضی حمید الدین صاحب مقامات ، محمود نام داشته که پدرش عمر باشد .

اکنون می بینیم که معلومات مادر باره این خاندان علم از روی منابع دیگر بکجامیرسد؟ ابن اثیر (۵۵۵-۶۳۰ هـ) می نویسد : که خاندان محمودی دودمان معروف اهل فضل و دانش در مرو بود ، که اصلاً طالقانی بودند و از این دودمان دانش ابوسعید عمر (۴۵۷-۵۴۶ هـ) بن علی بن حسین بن احمد بن محمد بن ابوذر (۱) محمودی طالقانی در بلخ قاضی و بقول سمعانی مرد کثیر العباده بود ، که سمعانی از او در بلخ حدیث شنید . (۲)

شیخ عبدالقادر بن محمد مصری (۶۹۶-۷۷۵ م) که بعد از ابن اثیر میزیسته عین مطالب فوق را بحواله سمعانی نوشته و گوید : که عمر پدر قاضی حمید است (۳) . وهمو جای دیگر مینویسد : که قاضی حمید پسر ابوسعید عمر بن علی بن حسین طالقانی محمودی قاضی بلخ باشد . (۴) و محمودی نسبت است به جدایشان که خاندان وی علمای فاضل بوده اند . (۵) و از این برمی آید که از همین خاندان یکنفر قاضی حمید دیگری هم از نسل حسین در حدود ۶۰۰ هـ زندگی داشته است .

در باره اوقات زندگی ابوسعید عمر بن علی در لسان المیزان ابن حجر عسقلانی متوفی ۸۵۲ هـ از سمعانی چنین نقل میشود : که وی از قول عمر بن علی محمودی گوید : که او بر جنازه ابوعلی حسن قاضی القضاة و خشی حضور داشت (۶) . چون این محدث و عالم و خشی در بلخ در ماه ربیع الآخر ۴۷۱ هـ . از جهان رفته (۷) پس ظاهر است که در همین سال ابوسعید عمر محمودی بعمر ۱۴ سالگی در بلخ بوده است .

از یکنفر دیگر دودمان محمودی که محمد بن حمید الدین محمود (۶) بن عمر بلخی معروف به محمودی باشد نیز خبری داریم که کتاب الملل والنحل را تألیف کرده و در ۷۰۲ هـ از جهان رفته است . (۸)

همچنین قاضی ابوعلی حسین بن علی محمودی از همین دودمان است که در حدود ۵۴۰ هـ

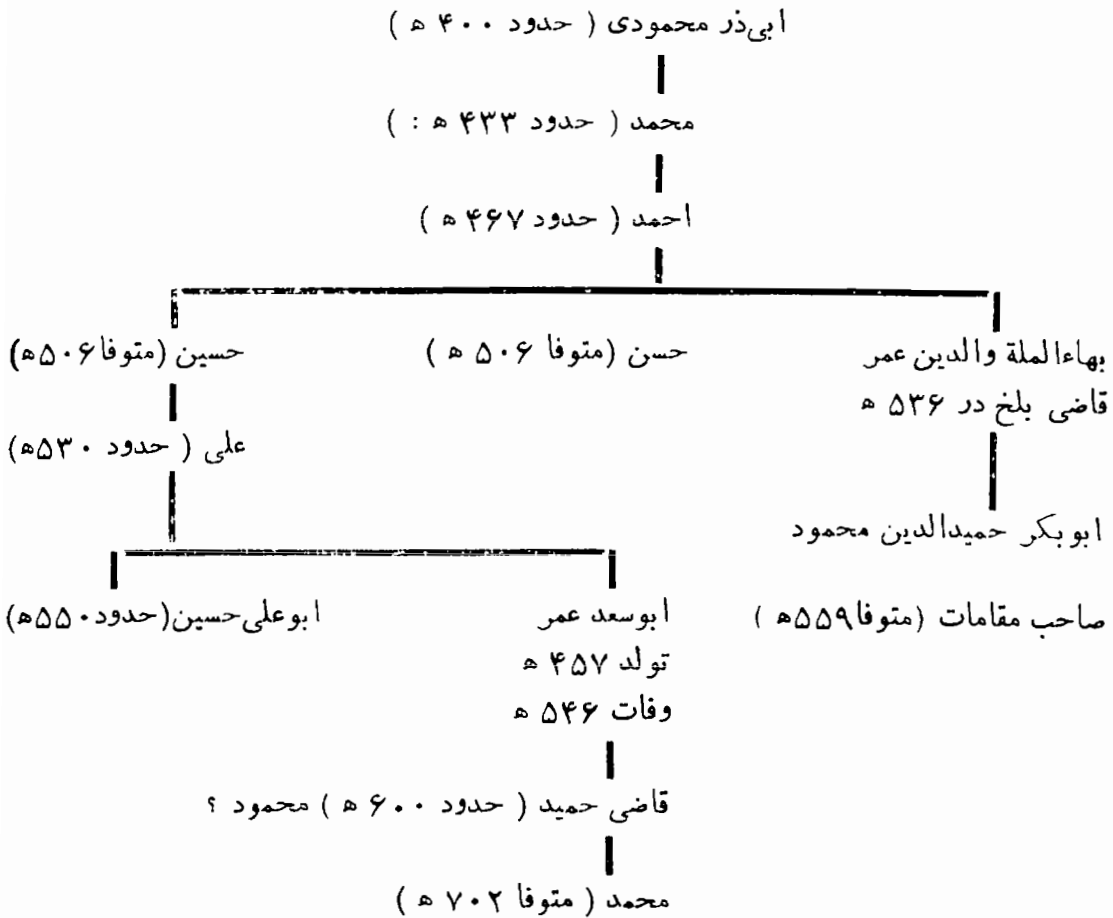
۱- این ابوذر محمودی که در انساب سمعانی و ابن اثیر و جواهر مضیئه سرسلسه این خاندان شمرده شده غالباً همان امام و مفسر حنفی است که در بخارا قاضی و مفتی بود ، و یکی از متبحران علوم و دارای طریقه مرضیه و سیرت نیکو شمرده میشد و صاحب تفسیر و فتاوی است که شهرت او قاضی ابوذر بود ، و ذکر وی در قنیه المنیه تألیف مختار بن محمود زاهدی زاهدی حنفی (متوفی ۶۵۸ هـ) آمده است که تاریخ مفتیان و قضاة باشد . (الجواهر المضیئه ۲/۲۵۲ و الفوائد البهیة ص ۷۳) ۲- اللباب ۳/۱۰۸ و الجواهر ۲/۳۹۳ ۳- الجواهر ۱/۳۹۳

۴- الجواهر ۲/۳۶۸ ۵- الجواهر ۲/۳۴۶ ۶- لسان المیزان ۲/۲۴۱

۷- فضایل بلخ ۳۹۹ خطی و لسان ۲/۲۴۱ ۸- اسماء المؤلفین ۲/۱۴۱

فقیه عراق محمد بن حسین بن احمد نجاکتی (از حدود شاش = تاشکند کنونی) از وحدیث شنیده بود . (۱)

قراریکه دیده شد : قول مؤلف فضایل بلخ و ابن اثیر و عبدالقادر مصری و ورسجی در وجود خاندان محمودی در بلخ و اینکه اصلا طالقانی بودند یکسانست . ولی ابن اثیر و عبدالقادر شجره نسب خاندان راهم با اخلاف حسین داده است که با تزئید معلومات فضایل بلخ و لسان المیزان و مزارات بلخ بشرح ذیل باشد :



مؤلف ملل و نحل

در باره نام قاضی حمیدالدین (مؤلف مقامات) غالباً سهو اول از محمد عوفی سرزده که بعد از و دیگران تقلید کرده اند . وی نام او را عمر بن محمود محمودی بلخی نوشته ۲ ولی حاجی خلیفه گوید : که مقامات حمیدی را قاضی حمیدالدین ابو بکر بن عمر بن محمود (؟) بلخی در ۵۵۱ هـ ختم کرده است ۳

مرحوم سعید نفیسی این نام را حمیدالدین ابو بکر بن عمر بن محمود بن محمودی

۱- الجواهر ۴۰۲ ۲- لباب الالباب طبع سعید نفیسی ۱۶۸ ۳- کشف

ممدوح انوری ضبط کرده ۱ و معلوم نیست که این نسب نامه را از کجا یافته است ؟
 در تعلیقات چهار مقاله که علامه محقق محمد قزوینی نوشته است بار اول ترددی در
 نام و نسب قاضی حمیدالدین اظهار شده و گوید : « عمر اسم پدر و ابوبکر کنیه او بوده ، و
 حاجی خلیفه هم فقط به کنیه او اکتفا کرده است و گویا حق با حاجی خلیفه باشد . ۲ »
 با وجود این تردد عالمانه مرحوم قزوینی دیده میشود ، که نویسندگان ما بعد درین باره
 تحقیقی نکرده اند . مثلاً در تاریخ ادبیات دکتر صفا (۹۵۷۲) حمیدالدین عمر بن محمود بلخی ،
 و در سبک شناسی مرحوم بهار (۳۲۹۲) حمیدالعله والدین عمر بن محمود محمودی بلخی
 و در مجمع الفصحاء طبع مظاهر مصفا (۵۷۳۱) حمیدالدین عمر بن محمود و در راهنمای
 ادبیات فارسی (ص ۳۶۶) قاضی حمیدالدین عمر بن محمود بلخی چاپ شده است .
 انوری شاعر معروف خراسانی را در مدح قاضی حمیدالدین اشعار فراوان است که
 او را بصراحت از خانواده همین محمودیان مذکور در فضایل بلخ واللباب ابن اثیر دانسته
 و هم با ایماى لطیفی نام او را محمود و با صراحتی لقب او را حمیدالدین گفته است
 درین شعر :

هر سخن کان نیست قرآن یا حدیث مصطفی
 از مقامات حمیدالدین شد اکنون ترهات

شاد باش ای عنصر محمودیان را روح ، تو
 رو که تو محمود عصری ما بتان سومنات ۳

اگرچه شاعر نام محمود را با بتان سومنات متلازم آورده ، ولی او را محمود عصر
 خویش گوید ، و ازین هم قول صاحب فضایل بلخ که نام او را محمود نوشته تأیید میشود که
 يك سند معاصر قویست .
 اگرچه عروضی سمرقندی در چهار مقاله و سعد و راوینی در دیباچه مرزبان نامه از
 مقامات حمیدی نام برده اند ، ولی تفصیلی از نام مؤلف آن نداده اند ، و ابن اثیر هم در
 واقعه وفات حمیدالدین (وقایع ۵۵۹ هـ) فقط او را قاضی ابوبکر محمودی نامیده است
 و مینویسد :

« سنه ۵۵۹ هـ : توفی القاضی ابوبکر محمودی صاحب التصانیف والاشعار وله مقامات
 بالفارسیة علی نمط مقامات الحریری بالعریبه . ۴ »
 درینکه برخی مؤلفان سابق ، نیز قول عوفی را پذیرفته اند ، از روی ضبط حاجی خلیفه
 و اسماعیل پاشا در اسماء المؤلفین (۲۳۴۱) که ابوبکر بن عمر بن محمود (۴) البلخی
 حمیدالدین محمودی نوشته اند ظاهر است .

چون عوفی از بلخ دور افتاده بود ، بنابراین قول او درین مورد نسبت بروایت مقامی
 خود بلخ ضعیف تر باشد و بنابراین است که هرمان آته نیز با کمال احتیاط اسم او را حمیدالدین

۱ - دیباچه دیوان انوری ۴۰ - ۲ - تعلیقات چهار مقاله ۲۳ - ۳ - دیوان
 انوری طبع سعید نفیسی ۳۳۵ - ۴ - الکامل ابن اثیر ۱۱ و ۲۲۸ و ۱۴۱

ابو بکر بلخی میبرد ۱ و از قول عوفی اعراض نماید .
 پس با در نظر گرفتن روایات سابق، باید نام مؤلف مقامات حمیدی را ابو بکر محمود
 ملقب به حمیدالدین محمودی بلخی بن عمر بن احمد بن محمد بن ابوذر محمودی دانست
 و من نظر متعلمانه خود را درین باره بقید احتیاط بمحضر شریف دانشمندان و اساتید تقدیم
 داشتم والله اعلم بحقایق الامور . و اگر درین مورد نظری و تحقیقی صائب تر و مقارنتر به حقیقت
 باشد که قول عوفی را تایید نماید شنیدنیست .

تمناست اساتید محقق بوسیله مجله شریف یغما بدین طالب علم ابلاغ فرمایند .
 چون درین روزها کتاب فضایل بلخ از روی سه نسخه خطی برای طبع آماده و تعلیق
 و تحشیه و تحقیق میشود ، و این مطالب را در حواشی آن تعلیق کرده ام ، اگر تحقیقی مزید
 و شافی و کافی دیگری نشر گردد، آنرا با حفظ امانت ادبی ، بنام خود آن محقق گرامی در
 تعلیقات کتاب جای خواهم داد .

مجله یغما: موضوعی است بسیار جالب . از محققان توقع اظهار نظر دارد .

۱- تاریخ ادبیات فارسی ۴۵

رمضان

رمضان است بیا تا قدحی نوش کنیم
 زهد و طامات باصحاب ریا بگذاریم
 گوش بر گفته بیهوده زاهد جهل است
 سوختیم از غم هجران قدحی ده ساقی
 بیشتر زانکه فتد از سر ما جوش مدام
 نبود در شمر عمر شبی گر تا صبح
 سر نهادیم بفرمان تو در روز الست
 طعنه بر ما مزن ایشیخ که ما دردکشان
 دوش یکتا بحر یغان ز سر مستی گفت
 بمی ناب غم روزه فراموش کنیم
 سخن پیر خرابات در گوش کنیم
 زانکه ما دعوی عقل و خرد وهوش کنیم
 مگر این آتش فروخته خاموش کنیم
 کار خود ساخته از آن خم سر جوش کنیم
 یار را جام بکف دست در آغوش کنیم
 ما نه آنیم که این عهد فراموش کنیم
 تکیه بر عفو خداوند خطا پوش کنیم
 رمضان است بیا تا قدحی نوش کنیم

مجید اوحدی - یکتا

حسین نواب

وزیر اسبق امور خارجه ایران (سال ۱۳۳۲)

يك فصل از تاريخ ايران

تعيين گريبايدف بسفارت ايران

پس از آنکه پیروزی جنگ با ایران و وصول عهدنامه ترکمان چای را بنحویکه در مقاله پیش گذشت در سن پترزبورغ جشن گرفتند نیکلای اول گریبايدف را یکمربته دیگر بحضور پذیرفت. این مرتبه تنها وبدون هیچگونه تشریفاتى. در این ملاقات امپراطور روسیه به گریبايدف گفت. من تمام مستدعیات کنت ایروان را پذیرفته‌ام. از جمله آنهاییکه این بود که سر بازی را بنام Pouchtina صاحب منصب کنم. این سر باز در موقع جنگ‌های قفقاز شجاعت فوق العاده بخرج داده من او را Sous officier کردم. بعد گفت از قراریکه به من گزارش رسیده بعد از فتح قفقاز پاسکویچ خیلی زود تحریک میشود و خودش را بی اندازه گرفته بحدی که کسی نمیتواند باو نزدیک شود. این گزارش تاچه اندازه صحیح است؟ گریبايدف جواب داد اعلیحضرت میدانند که او طبعی سلیم دارد و با افتخاراتی که نصیب او شده و شهرتی که پیدا کرده بعید است که صفات تازه بدوران رسیده‌ها را بخود بگیرد. نیکلای اول گفت در هر حال به پاسکویچ بگو کمال اعتماد را بمن داشته باشد. سلامت جسمانی او هم بعد از جنگ با ترکیه تأمین خواهد شد. راجع به خود شمام من با نسلرد مذاکره کرده‌ام. بعد گفت ما نمیتوانیم يك قشون بیست و پنج هزار نفری را در موقعی که بادولت عثمانی مشغول جنگ هستیم در ایران عاطل بگذاریم. باید اقدام شود که بتوانیم ساخلوی خوی را به جبهه جنگ با ترکیه اعزام بداریم. اما بین خودمان باشد من از مذاکرات با ایران بیم ناکم. گریبايدف پرسید ترس از عدم موفقیت اعلیحضرتا؟ امپراطور گفت درست برعکس آن. من میترسم که مادر مورد ایران خیلی سختی کرده باشیم و این سختیها موجب عدم رضایت ملت ایران گردیده باشد، من پادشاهانی را که در ایران سلطنت میکنند می شناسم خانواده قاچاریه باید بر روی تخت بمانند. گریبايدف گفت اعلیحضرتا سلسله قاچاریه چندان طرف تمایل مردم ایران نیستند. اما فوراً بخیط خود پی برد. نیکلای اول باظهار او توجهی نکرده از جای خود حرکت کرد و شرفیابی خاتمه یافت.

دوروز بعد نسلرد گریبايدف را احضار کرد و در این ملاقات باو گفت. ما از شما فوق العاده ممنون هستیم که تا روزیکه ایرانیها کورها را نپرداختند امضاء عهدنامه را بتعویق انداختید Rhodophinkine گفت دوست عزیزم میدانید که ما يك میلیون باید بخان ایروان بپردازیم. نسلرد گفت اعلیحضرت تزار راجع بشما بامن مذاکره کرده و ما برای شما شغلی که اهمیت سیاسی زیاد دارد در نظر گرفته‌ایم پست مهم درجه اول. شارژدافر روسیه در ایران. گریبايدف گفت اعزام شارژدافر با ایران در این موقع غیر ممکن است چون انگلیس‌ها

در آنجا وزیر مختار دارند و ما نباید يك قدم از انگلیس‌ها عقب‌تر بگذاریم . اما راجع بخودم من یکنفر نویسنده و موزیسین هستم و نمیدانم در ایران مصدر چه خدمتی میتوانم واقع بشوم (گریبایدف از ادباء مشهور روسیه است و کم‌دی La malheur d'avoir trop des Éspirit معروف او را در ردیف آثار پوشکین می‌گذارند) .

نسلرد گفت تعیین سفیر باشخص اعلیحضرت است اما در صورتیکه این‌پست را قبول بکنید ماشخصی را هم برای معاونت شما در نظر گرفته‌ایم بعد زنگ‌زد Maltsov را احضار او را به گریبایدف معرفی کرد .

روز بعد مجدداً نسلرد گریبایدف را احضار کرد و باو گفت شما کاملاً حق دارید که در ایران ما نباید يك قدم از انگلیس‌ها عقب‌تر بگذاریم . من با اعلیحضرت مذاکره کرده‌ام و اعلیحضرت موافقت دارند که وزیر مختار بطهران اعزام شود من بشما تبریک می‌گویم که بمقام – Conseiller D'état ترقی کرده و با سمت وزیر مختار بایران اعزام می‌شوید . با حقوق سالانه ...

گریبایدف گفت اگر من قبول نکنم چه ؟ نسلرد با تعجب گفت شما مراحم اعلیحضرت تزار راردمیکنید ؟ سرعت باید حرکت و از طریق قفقاز بایران بروید تا کنت پاسکویچ رادر هر کجاست ملاقات کنید .

ما احتیاج فوری به بیست و پنج هزار قشون ساخلوی خوی داریم و برای اینکه آن قشون را از آنجا احضار کنیم سعی کنید ایرانیها به تعهدات خودشان عمل کنند . من بزودی دستور العمل شمارا تهیه خواهم کرد . گریبایدف گفت دستور کارهای خودم را من خودم باید معین کنم نسلرد جواب داد مقصود من خطوط اصلی سیاست روسیه در ایران است در جزئیات شما میتوانید مطابق نظر خودتان عمل کنید . بعد گفت ما فرض میکنیم که شما موافقت دارید Maltsov بسمت نیابت اول سفارت تعیین شود . این میل اعلیحضرت است . تا بعد راجع به نایب دویم شما فکری بکنیم .

گریبایدف گفت خواهش دارم شخصی را بسمت نیابت دویم تعیین کنید که هم زبان‌های شرقی را بداند و هم طبیب باشد . نسلرد گفت طبیب بچه جهت ؟ گفت برای اینکه در مشرق زمین اطباء دسترسی بحرم دارند و باین ترتیب مورد اعتماد واقع میشوند . من احتیاج به شخصی دارم که بتواند در مقابل Mcneil طبیب سفارت انگلیس که به جناب عالی معرفی شده ایستادگی کند . (ماک نیل در آن موقع به پترزبورغ آمده و چند ملاقات با نسلرد کرده بود و سهم انگلیس‌ها را از فتوحات ایران در جای دیگر تقاضا مینمود) نسلرد گفت طبیبی را پیدا بکنیم که زبان فارسی هم بداند بنظر من این کار خیلی مشکلی است . گریبایدف گفت من همچو شخصی را سراغ دارم دکتر Karl Adelung

نسلرد گفت بسیار خوب اگر شما همچو شخصی را پیدا کرده‌اید ما هم موافقت داریم . بعد از این ملاقات گریبایدف منتظر وصول نامه‌ها و دستور العمل نشده باتفاق یکنفر مستخدم با کالسکه هشت اسبه بسمت قفقاز حرکت کرد (در کاروانسراهای وسط راه روسیه در آنتاریخ عده اسب‌ها که به کالسکه می‌بستند بسته به مقام و رتبه مسافر بود و چون گریبایدف سمت وزیر مختار داشت حق هشت اسب داشت . مالتسوود کتر ادلونگ در تفلیس با و ملحق شدند .

در یکی از زیرزمین‌های قلعه نظامی نزدیک به ارك حكومت نظامی تفلیس - General

Syaguine سه نفر مجبوس بودند سه خان ایرانی . بر حسب دستور حکومت زیر زمین را خوب آراسته بودند و سه نفر خان روی زمین روی قالی نشسته بودند . برای آنها پلو آورده بودند که آهسته بدون اینکه حرف بزنند با انگشتان خود میخوردند . بنظر میآمد که این خانها جز دوری از زنه‌های خودشان از چیزی شکایت نداشتند زیرا با آنها خوش رفتاری میشد و آنها را خوب تغذیه میکردند . وقتیکه پیشخدمت رفت طرف دسر را بیاورد خانایروان به یکی از خانها که ریش بلند نوك تیزی داشت گفت . فتحعلیشاه که خداوند باو طول عمر بدهد باید زیاد از اسارت ما ناراضی نباشد زیرا ژنرال روسی با مادریک موضوع مهم صحبت کرد و ما توضیحات را با شرح و بسطی که ضروری بود باو دادیم و عبدالقاسم این را میداند . عبدالقاسم خانرا به تفلیس فرستاده بودند که وزیر مختار را ملاقات و مذاکرات راجع بمبادله اسپران جنگی را همانجا انجام بدهد . آن یکی که ریش باریکی داشت گفت قهوه چی دیروز بمن گفت که رژیمان مخصوص امروز طلاها و کتابخانه اردبیل را به تفلیس میآورد . سومی گفت حسن خان میداند که این کدام رژیمان است همان رژیمان که برای شاهزاده نیکلا (مقصود نیکلای اول امپراطور است) بر علیه شاهزاده قسطنطین جنگ کرد . این رژیمان يك ترکیب مخصوصی بود از رژیمان مسکو و يك قسمت از لشکر زره پوش گارد .

در آن روز آفتابی تمام ساکنین شهر تفلیس در ایوانها و روی بامها جمع شده دفیله سربازان و عبور غنائم را تماشا میکردند . در ایوان ارگ حکومتی اسقف ها سرشناس های شهر و خانهای مجبوس راجا داده بودند مجبوسین را آنجا آورده و بدون هیچگونه محافظتی رها کرده بودند در بین آنها حسن خان سردار ایروان دیده میشد . در ایوان دیگر حاکم شهر تفلیس Zawilejski وزیر مختار روسیه در ایران گریبایدف مالتسوف Maltsov و دکتر Adelung نشسته بودند .

پیشاپیش رژیمانی که دفیله میداد عرابهها حرکت میکرد روی عرابهها را با پارچه زردوزی شده پوشانیده بودند هر عرابه را چهار اسب قوی هیکل میکشید اسبها را تماماً درغاشیه کشیده بودند . بعد از هر يك کرور توپها را جا داده بودند . تنها عرابه که محتوی آن دیده میشد عرابه جلوئی بود که تخت طلای عباس میرزا روی آن حمل میشد .

منظره این قافله از روی ایوانها و بالای بامها به يك تشییع جنازه نظامی بی شباهت نبود . غنائمی که این رژیمان حامل آن بود عبارت بود از:

- ۱- تخت طلای عباس میرزا ۲- هفت توپ شاهکار صنعت ایران ۳- کتابخانه مقبره شیخ صفی الدین در اردبیل ۴- دو تابلوی نقاشی که منظره فتوحات عباس میرزا را نشان میداد ۵- کرووهای که از ایران بگرامت گرفته شده بود . روی یکی از عرابهها افسری نشسته طلاها را مشت مشت میکرد و دو مرتبه از هوا بجای خودش میریخت . تابلوها را از قصر او جان برداشته بودند در آنجا چیز دیگری پیدا نکرده بودند که به غنیمت ببرند .

ژنرال Sipia Guine که سوار بر اسب سفیدی بود با کلماتی از این قبیل سربازان را تشجیع میکرد سربازان جنگ با تمام موفقیتهایی که آرزو میکردیم با قدرت اسلحه تمام شد و شما با دلاوری خود به دشمن نیروی جنگی اعلی حضرت تزار را نشان دادید . و مردم هورا می کشیدند .

هر وقت نطق جنرال تمام میشد خواننده‌ها و نوازنده‌هایی که حاضر کرده بودند ترانه‌های گرجی میخواندند. پشت سر این رژیمان افرادی را که در جنگ‌ها بعنوان گروگان گرفته بودند حرکت میدادند. در آخر مراسم به هر نفر آنها پنج کپک و به بیوه زنها ده کپک انعام دادند. یتیم‌ها از کباب‌هایی که بسیخ کشیده بودند استفاده کردند.

در آنروز تاجار تفلیس برای مصارف خیریه ۴۶ هزار روبل اعانه دادند. گریبایدف که هم میخواست عروسی کند و هم در انتظار نامه‌ها و دستورالعمل خود بود مدتی در تفلیس معطل ماند تا آنکه از وزارت امور خارجه روسیه با دستور دادند بدون تأخیر باسکوویچ را ملاقات و عازم ایران شود.

۲۵ ژوئن به ستاد کنت پاسکوویچ در Akhalkalaki رسید. کنت پاسکوویچ جثه کوچک، چهره ارغوانی، دماغی باریک و سبیلی ضخیم و غروری فوق‌العاده داشت.

درفن جنگ با هنر بود موقع شناس و دارای حافظه جنگجویی قوی بود در زمان جوانیش در ۱۸۱۲ یکی از اولین افرادی بود که برای گرفتن قلعه از نردبام بالا رفته و در این حادثه زخمی شده بود. درفن توپخانه مخصوصاً مهارت داشت. امپراطور را بهتر از خود امپراطور میشناخت و مهمتر از همه این‌ها اقبالی داشت که در جنگ که میرفت فاتح میشد. تقریباً همیشه بزبان فرانسه حرف میزد و کمتر روسی تکلم مینمود. پاسکوویچ به گریبایدف نصیحت کرد زودتر بایران برود سعی کند دو کشور باقیمانده را وصول و اسرای جنگی را معاودت بدهد گریبایدف در جواب گفت در پترزبورغ خیلی باین مسئله اهمیت میدهند که ژنرال Pankrative با ۲۵ هزار قشون ساخلوی خوی باردوی شما ملحق شوند. پاسکوویچ گفت بگذار ژنرال Pankrative در آنجا بماند من ابداً احتیاجی به ساخلوی پوسیده خوی ندارم اگر آنها بیایند همه قشون مرا خراب خواهند کرد. تو باید بایران بروی ولی در آنجا بیش از یکی دو ماه توقف نخواهی کرد بمحض اینکه این جنگ تمام بشود من ترا احضار و آجودان خودم معین خواهم کرد کس دیگر بجای تو بایران برود. گریبایدف گفت من يك تقاضای خصوصی دارم من میخواهم زن بگیرم و در این فاصله کوتاه مجال نیست که از امپراتور استجازه نمایم آیا ممکن است شما در حق من پدري بکنید پاسکوویچ گفت با که میخواهید ازدواج کنید با پرنسس Nina پاسکوویچ گفت تبریک میگویم.

پس از این ملاقات گریبایدف چند روز در ستاد پاسکوویچ متوقف مانده بعد بتفلیس مراجعت کرد و در تفلیس بیمار شد. پس از بیماری در ۲۲ اوت بانینا در کلیسای Notre-dame de Sion ازدواج کرد و ۹ سپتامبر از تفلیس عازم ایران شد. عبدالقاسم خان در موقع حرکت او حاضر بود و سفر بخیر گفت. از مذاکرات عبدالقاسم خان با گریبایدف در تفلیس چیزی در دست نیست در هر صورت معلوم است که نتیجه مهمی بدست نیامده گریبایدف هفتم اکتبر با اسب وارد تبریز شد.

یار بود خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی

ماه آبان امسال سه مجمع علمی همراه داشت که هر سه در خور توجه بود: کنگره‌ای در باب تاریخ ایران پیش از هخامنشی، کنگره‌ای در باب فردوسی و فرهنگ ایران - که این هر دو زیر نظر وزارت فرهنگ و هنر بر راه افتاده بود و لابد در باب نتایج آن آنچه باید بگویند خواهند گفت - مجمع سوم، جلسه‌ای بود که بیاد بود خواجه رشیدالدین فضل‌الله همدانی وزیر و طبیب و مورخ عصر مغولی فراهم آمد، این مجمع را وزارت علوم و دانشگاه تهران و دانشگاه تبریز اداره می‌کردند و ایرج افشار «کنگره‌آرای» آن بود.

یک هفته تنی چند از اهل تحقیق داخلی و خارجی بر گردهم نشستند و مقالاتی در باب خواجه رشید خواندند و رویهم رفته نتیجه آن بیشتر از آن بود که انتظار میرفت و خرج آن ظاهراً کمتر از آن بود که اقتضا می‌کرد.

اینکه چرا قرعۀ بزرگداشت درین سال به نام خواجه رشید خورده بود بنده گفتگوئی ندارم و آرزویم اینست که هر که درین ملک قلمی یا قدمی زده که خیر جامعه در آن بوده بهر حال روزی نامی از او به میان آید، مسأله مهم این است که این بزرگداشت اگر به خاطر خواجه رشید بود، بل دو نتیجه دیگر هم داشت: نخست اینکه ما شناختیم مردانی را که در گوشه و کنار دنیا نه به خاطر پول و نه نام و نه از ترس خواجه، عمر خود را صرف تحقیق در آثار او کرده‌اند، از آن میان فی‌المثل آقای کارل یان را توان نام برد که سالهاست به تحقیق و طبع جامع‌التواریخ پرداخته (از سال ۱۹۴۰م) و هم امروز در سنین بالا بازم مشغول طبع قسمت چین و هند جامع‌التواریخ است، مردی است اهل چکوسلواکی مقیم هلند، باقیافه‌ای شبیه وایکینگ‌ها، و خدامهر رشیدالدین را در دلش افکنده است! آیا میتوان در خدمت خالصانه او تردید کرد؟ یا آقای اشپولر خاورشناس آلمانی یا آقای بویل انگلیسی یا آقای علی‌زاده باکویی و بالاتر از همه مستر کنت لوتر آمریکائی جوان به سال تازه و به خردپیر، خود به چه امید و به چه آرزو دل در جامع‌التواریخ بسته‌اند؟ این خود نکته‌ای است که باید در جاذبه رشیدی جستجو کرد.

نکته دوم آنکه ما دانستیم که با وجود چند صد سال سابقۀ عناد و کدورتی که بر خاورمیانه سایه افکنده است، بازم هستند نقاط اتکاء و پایگاههای معنوی که دل‌های ترک و تازی و هندو و عرب را بهم پیوند می‌دهند، و این خود نکته‌ایست قابل توجه و درخور امعان نظر.

ما و همسایگان بهر حال اگر دهها وجه افتراق داشته باشیم صدها وجه اتحاد در میان داریم که هر یک از آنها کافی است جان‌های مردان خدا را بهم متحد کند. کار به سیاست بی‌پدر و مادر نباید داشت، این سیاست سالهاست که میکوشد همه را از هم برماند: خط این یکی را از زبان آن یکی جدامی کند، زبان این را با آن بیگانه می‌سازد، و مرز این یکی را با آن یکی درهم

میریزد و از میان صدهزار فتنه برمی‌انگیزد. اما هنوز هم بوی آشنایی هست . این ممکن است که مردم افغانستان نصف مجلات خود را به زبان پشتو بخوانند و نصف دیگر به زبان پارسی ، اما آیا میشود هنگامی که مرضیه مشغول خواندن غزل حافظ است ، جلوی سرورگویا را گرفت و از بوسیدن دهان مرضیه ممنوع ساخت؟^۱

ترکیه ممکن است که قرن‌ها خط خود را بجای فارسی خط لاتین نگاهدارد ، ولی آیا برای او امکان دارد که از دیوان فارسی سلطان سلیم پادشاه مقتدر خود که به پارسی شعر میگفت چشم پپوشد و آنرا کنار بگذارد؟ در همین مجمع، عثمان توران دانشمند ترك شرکت داشت و در باب «رشیدالدین فضل‌الله و تاریخ ملل ترك» باشکوه و جلال تمام به زبان فرانسه سخن گفت، اما همین عثمان توران مصحح «مسامره الاخبار» است و کتاب را به فارسی چاپ کرده، منتهی ناچار شده حواشی را به خط لاتین و به زبان ترکی بنویسد. آیا انجمن تاریخ ترك می‌تواند و حاضر است از چاپ چنین کتابی که به زبان فارسی است چشم پپوشد؟

مامی دانیم که شاه اسماعیل اول به زبان ترکی شعر می‌گفت، و بازمی‌دانیم که وقتی علیقلی بیك به حضور شاه سلیمان آمد ، شاه سلیمان به او گفت : خوش گلدی صفا گتیردی ، هم چنین می‌دانیم که محمود افغان وقتی به شاه سلطان حسین رسید ، به فارسی صریح صحبت کرد و سلام و علیک این دو به فارسی صورت گرفت .^۲

و باز می‌دانیم که نادرشاه وقتی در دشت مغان تاجگذاری کرد و از اکتاف عالم برای تبریک به حضور او آمدند، هنگام ملاقات با خلیفه، ارامنه نادرشاه چنین احوالپرسی کرد: خوش گلمیرسن خلیفه ، یا خچی سن ، چاق سن ، یولدا آزار . چکمیش سن ، اشدان زردان چون بیر اختیار کیش سن ، چو خدن گلمیرسن^۳ ؟» .

صفویه و نادر به ترکی حرف زده‌اند و محمود به فارسی ، من نمیدانم اگر کانال بسفر راهم در اختیار ما بگذارند آیا حاضر خواهیم شد جملات نادر و اشعار شاه اسماعیل یعنی دیوان خطائی را از تاریخ و ادب خود بزدائیم ؟ و یا اگر ما چندتا از جاه‌های نفت مسجد سلیمان را به ابدالیها بدهیم آنها حاضرند واقعه بر خورد و سخنان محمود را از تاریخ خود حذف کنند و یا چند جمله پشتو جای آن بگذارند ؟

شاید عوارض سیاسی ایجاب کند که به فرض مجال، يك روز، عرب باقیمانده کاخ کسری را با خاک یکسان کند ، ولی آیا هرگز حاضر خواهد بود که قصیده معروف بحتری در وصف مدائن از دیوان او^۴، و یامسند بخاری از مکتب فرهنگ اسلامی محو و حذف شود؟ وقتی قرار باشد ریشه و جای پای امپراطوری عظیم ترك و مغول را در جامع التواریخ

۱- این دانشمند بزرگ افغانی سال پیش مرحوم شد، پیرمرد در کنگره باستان‌شناسان وقتی مرضیه شعر حافظ را خواند چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از جای بلند شد و روی سن رفت و دهانش را غرق بوسه کرد .
 ۲- رجوع شود به کتاب سیاست و اقتصاد صفوی تألیف نگارنده ص ۳۴۸ و ۲۵۹
 ۳- یعنی خلیفه جان خوش آمدی! چطوری؟ خوب هستی؟ سلامتی؟
 زحمت زیاد زمستان را در راه متحمل شده‌ای پیرمرد؟ خیلی وقت است آمده‌ای ؟
 (یادداشت‌های ابراهام گاتوگی کرس ص ۷۰)

وراحة الصدور و تاریخ محمد بن ابراهیم جستجو کنند و این کتابها همه به فارسی است، عناد با زبان فارسی به بهانه‌های ناسیونالیستی موجه به نظر نمیرسد! زبانی که تنها تذکره شعرای کشمیرش پنج جلد پانصد صفحه‌ای شده است.^۱

مضافاً اینکه به قول ویل دورانت: نژادها تمدن را نمی‌سازند، این تمدن است که نژادی و ملتی را هستی می‌بخشد، و همه ما بخوبی می‌دانیم که تمدن خاورمیانه را همه ملل خاورمیانه به وجود آورده‌اند، سهم هیچکس بیشتر از دیگری نیست. ما که به نوبه خود هرگز به بهانه‌های سیاسی از فرهنگ و تمدن گذشته خود قهر نمی‌کنیم، و به فرض محال اگر زبان عربی از صفحه جهان هم محو شود، هرگز حاضر نیستیم از آثار الباقیه و ما للهند بیرونی که به زبان عربی است چشم‌پوشیم. دیگران خود دانند!

با این مقدمات، گمان من آنست که هنوز وسایل و مواد اصلی تفاهم فرهنگی مشترک میان ملل خاورمیانه از میان نرفته‌است و کاش روزی سیاست نفاق افکن، توجه خود را به این منبع عظیم فرهنگی مشترک معطوف سازد و وسایل همدلی همزبانان قدیم را فراهم نماید.

خواجه رشیدالدین فضل‌الله یکی ازین وجوه مشترک است. او طبیب بود و با این وسیله به درگاه خان مغول تقرب جست و تا مرحله وزارت رسید و بر کشوری از حوالی جیحون تادیار مغرب و از رود «ترک» تادیاری پارس وزارت کرد و سپس تاریخی نگاشت - یا برایش نگاشتند - که امروز یکی از منابع کلی تاریخ همه ملل و کشورهایی است که هر یک برای خود جداگانه کیا و بیایی دارند و فلسفه تاریخی برای خود می‌جویند.

بیخود نبود که استاد زکی ولیدی طوغان اصرار داشت خواجه رشید را بیش از آنکه مورخی ایرانی و همدانی‌الاصل بشناسد یک مورخ بین‌المللی بداند، و مقام او را از اختصاص به یک کشور به مرحله جهانی بالا ببرد. این استاد حق داشت، زیرا شخص طوغان اگر تاریخچه همان جمهوری قلماقستان را هم (که روزی ریاست جمهوری آنرا داشت و بعد از تسلط کمونیست‌ها ناچار شد از آن چشم‌پوشد و به ترکیه پناه برد) میخواست بنویسد ناچار بازم می‌بایست از قسمت تاریخ ترک خواجه رشید استفاده جوید و جالبتر از آن اینکه همین استاد سالخورده با اینکه سخنرانی خود را به زبان انگلیسی شروع کرد، اما کم‌کم ناچار شد قسمت دوم آنرا به زبان ترکی و بالاخره قسمت آخر آنرا به زبان فارسی ایراد کند!

جلسات خواجه چهار روز در تهران و دو روز در تبریز برقرار بود، صبحها از ۸/۵ تا ۱۲ و عصرها از ۳ تا ۶ و درین مدت علاوه بر پیامهای رسمی و خطابه‌های تشریفاتی ۲ پس از آنکه استاد مجتبی مینوی به ریاست کنگره و حق بجای خویش نشست، این جمع به سخنرانی پرداختند:

اشپولر - بر تولد، سیاست رشیدالدین.

۱ - این تذکره را آقای حسام‌الدین راشدی دانشمند پاکستانی به چاپ رسانده‌اند.

۲ درین میان تنها نطق وزیر علوم و آموزش عالی بود که از جنبه تشریفاتی خارج شد.

و اطلاعاتی بسیار دقیق و جالب در برداشت.

- افشار - ایرج ، یزد ورشیدالدین .
- باستانی پاریزی - محمد ابراهیم ، داستانهای جامع التواریخ (در تبریز) بویل جان ، اهمیت تاریخ رشیدالدین در تحقیقات مربوط بمغول .
- بیانی - شیرین ، بررسی اوضاع اجتماعی ایران از خلال جامع التواریخ .
- توران - عثمان ، رشیدالدین فضل الله و تاریخ ملل ترك .
- حبیبی - عبدالحی ، روزگار و آثار و شخصیت نیکوکار رشیدالدین .
- دانش پژوه - محمد تقی ، سوانح الافکار رشیدی .
- زریاب خوئی - عباس ، نکاتی درباره زندگی رشیدالدین (در تبریز) .
- ستوده - حسینقلی ، عواید و درآمدهای خواجه رشیدالدین و کیفیت مصرف آن .
- سلیم - غلامرضا ، تعلیم و تربیت در ربیع رشیدی .
- شهیدی - جعفر ، سبک نثر فارسی رشیدالدین .
- طوغان - زکی ولیدی ، آثار فلسفی و اجتماعی رشیدالدین .
- علی زاده - عبدالکریم ، آثار رشیدالدین در اتحاد جماهیر شوروی .
- فروزانفر - بدیع الزمان ، بعضی اطلاعات تازه درباره رشیدالدین .
- لوتر - کنت ، سلجوقنامه و جامع التواریخ (در تبریز) .
- محقق - مهدی ، رشیدالدین در دفاع از غزالی طوسی .
- محیط طباطبائی - محمد ، سیاست رشیدالدین (در تبریز) .
- مرتضوی - منوچهر ، تبریز در عهد رشیدالدین (در تبریز) .
- مشکور - محمد جواد ، ربیع رشیدی .
- مینوی - مجتبی ، تنکسوق نامه .
- نصر - سید حسین ، اهمیت رشیدالدین از لحاظ تاریخ فلسفه و علوم اسلامی .
- نظامی - خالق احمد ، رشیدالدین و هند .
- یان - کارل ، آشنائی مغرب زمین بارشیدالدین .
- یوسفی - غلامحسین ، انعکاس اوضاع اجتماعی در آثار رشیدالدین .
- مجمع علمی و تحقیقاتی درباره رشیدالدین فضل الله همدانی بازمارا متوجه يك نکته اساسی کرد : تخصص ، آنچه که امروز در ایران نیست و یا اگر هست اندک است . تاریخ ایران متخصص می خواهد ، تا وقتی که دکتر در تاریخ اسلامی باید درس دوران ماد بدهد و تازمانی که مدرس عصر هخامنشی مجبور است برای عصر مغول کنفرانس تهیه کند و تا روزگاری که معلم تاریخ دانشگاه ناچار باید « جعبه هزارپیشه » باشد ، کار علمی به معنای واقعی درین مملکت مجال است . ما بیش از ۱۷۰ سال تاریخ مدون قبل از اسلام داریم و حقاً می بایست اقلاً ده تن متخصص ایرانی درین رشته در جشنهای شاهنشاهی شرکت کنند ، مطالعه آرشیوهای تاریخ اسلامبول که مربوط به دوست سیمصدسال اخیر تاریخ ایران است لااقل سه نفر حاضر یراق می خواهد که شب و روز کار کنند و مسائل مربوط به صفویه و قاجار را از آن استخراج و مدون کنند ، همین انبار پوسیده های وزارت خارجه و دارائی و بیوتات خودمان چیزها دارد که هنوز معلمان تاریخ رنگ آنها را ندیده اند ، تنها خواندن يك دوره کامل همین

جامع التواریخ يك متخصص مکمل می خواهد ؟ این متخصصان کی و چگونه و در طی چه سالهائی باید تربیت شوند ، معلوم نیست و چه دستگاہی می تواند به این امر اقدام کند . من نمیدانم . من فقط این را می دانم که خودم چیزی نمیدانم ! و از پر حرفی هایی که بعضی اوقات می کنم بنظر میرسد که همین راهم نمیدانم !

جلسه افتتاح ، در سالن ابن سینای دانشکده پزشکی شروع شد ، شاید برای اینکه خواجه رشید قبل از هر چیز طبیب بوده است . جلسات بحث دیگر در دانشکده ادبیات تهران بود لابد ازین جهت که جامع التواریخ يك کتاب بزرگ تاریخی و در عین حال ادبی است و خواجه رشید هم ادیب بود و هم مورخ . جلسات تبریز در سالن دانشکده کشاورزی دانشگاه تبریز فراهم آمد ، این را دیگر لابد باید به حساب ذوق آقای دکتر مرتضوی رئیس دانشکده ادبیات تبریز گذاشت ، چه او بهتر از هر کس میدانست که خواجه رشید بزرگترین ملاک و زمیندار و کشاورز عصر خود بود ! ثروتی که آقای دکتر حسینی نقلی ستوده برای خواجه رشید بر شمرده به قول آقای محیط طباطبائی آدم را به یاد افسانه او ناسیس و را کفلر می اندازد و وقفنامه ربع رشیدی شامل املاکی بوده است در موصل و مراغه و مرند و اصفهان و شیراز ویزد و بعضی نقاط دیگر (مثل هندویمن) ، حتی پسر خواجه رشیدالدین که حاکم بم بود به قول خود خواجه رشیدالدین « بر متوطنان بم ، آن فرزندان دست تقلب دراز کرده و ایشان را در بوتہ آرز ، بر آتش نیاز می گدازانند » و در نامه ای که به مجدالدین پسر دیگرش نوشته میگوید که « هزار بنده (۵۰۰ غلام و ۵۰۰ کنیز) بنام باغ فتح آباد و ۲۰۰ بنده (۱۰۰ غلام و ۱۰۰ کنیز) جزو جمع باغ رشید آباد ثبت گردده » .

بدین طریق گمان من آنست که مناسبت تشکیل مجمع خواجه در سالن دانشکده کشاورزی تبریز روشن شده باشد . دوز در تبریز برای شرکت کنندگان درین کنگره بسیار خوش گذشت . در بهترین هتل تبریز اطاق داشتیم ، بهترین پذیرایی انجام شد . دختران و پسران دانشجوی که اغلب ترکان پارسی گوی بودند در تجلیل مهمانان صمیمیت بی اندازه داشتند . استادان دانشکده ادبیات که اغلب جوان و درس خوانده و پر حرارت هستند در هیچ يك از جلسات بازدیدها ما را ترك نکردند .

روز جمعه در چای خانه دانشکده ادبیات ، وقفنامه عظیم رشیدالدین فضل الله مورد بازدید قرار گرفت . وقفنامه ایست عظیم به صورت کتابی به قطر شاهنامه با خط خوش ، و در صدر آن نیز اشاره شده است که بخط واقف است ولی معلوم است که قسمتهای عمده آن خط دیگرانست منتهی خواجه رشیدالدین جای جای در حاشیه صفحات ، مطلب را تصدیق و تأیید کرده و بالنتیجه ارزش این وقفنامه با خط و امضای او چند برابر شده است .

مجلس خواجه در پایان نامه خود تصریح کرد که این وقفنامه باید خریداری شود ، استادان فن همچون مینوی و محیط طباطبائی و دانش بزرگ و افشار و دکتر علی اصغر مهدوی ،

۱- از مقاله محمود عرفان در یادنامه دینشاه ایرانی . ۲- حاشیه جغرافی کرمان

ص ۲۲۴ . ۳- پطروشفسکی ، کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در عهد مغول ص ۱۴۸

ارزشمند بودن آنرا تأیید کردند ، گویا صحبت از خرید سی‌چهل هزار تومان شده باشد ولی متولی و دارنده وقفنامه صحبت از چند برابر مبلغ فوق‌داشته است و بالنتیجه هنوز خریداری نشده. یکی از رفقا گفت : مگر چه کرده‌اند که قیمت را اینقدر بالا میگیرند ؟ سندی است مربوط به ایران و باید به جای امنی سپرده شود . گفتم ، البته شاید حرف تو درست باشد ، اما اینرا هم بدان که خانواده‌ای ششصد و پنجاه سال این کتاب سنگین و قطور را حفظ کرده ، البته ممکن است بگوئید که برای حفظ موقعیت خانوادگی و تولیت و ضبط املاک چنین کرده ، اما باید گفت که اولاً چنین نیست ، چون بسیاری از املاک بطور کلی از میان رفته‌اند و اصولاً بلافاصله پس از مرگ رشیدالدین همه آثار او خراب و قاعاً صفصفا گردید (زیرا مردم عقده بیچارگی و ستمکشی خود را با خراب کردن آثار رشیدی شکافتند) ، ثانیاً آنکه ، ولو چنین باشد ، درین ششصد سال که بیش از بیست نسل گذشته است ، اینان در برابر همه مهاجماتی که در تبریز شده است ، تنها به حفظ این اثر گرانقدر پرداخته‌اند : هجوم متعدد عثمانی و به قول صاحبان تواریخ قدیم «رومیه شومیه» چه در عصر صفوی و چه بعد از آن ، مهاجمات تیموریان ، قتل و غارت و مهاجمات روسها ، وقایع مشروطه و درهم پاشیدگی اوضاع آذربایجان ، هر یک ازینها ایجاب میکرد که صدها امثال این اسناد را نابود سازد ، بسا بوده باشند کسانی که نتوانسته‌اند دختر و فرزندان خود را از چنگ مهاجمان نجات دهند ، ولی به حفظ این ذخیره گرانبها پرداخته ، آنرا خانه به خانه و شهر به شهر همراه برده و حفظ کرده‌اند ، پس اگر پولی در ازاء آن داده شود کاری عبث نیست ، مضافاً باینکه حتی اگر ۱۵۰ هزار تومان هم به او بدهند ، پول پانصد مترزمین خشک خالی در بیابانهای اطراف تهران بیشتر نخواهد شد !

بهر حال آرزو اینست که این سند برای موزه یا دانشگاه تبریز و یا بهتر از آن برای آرشیو ملی ایران خریداری شود و کاش چنان باشد که این سند گرانقدر به عنوان نخستین سند پایه گذار آرشیو ملی ایران خریداری شود ، و بر اساس آن ، یک آرشیو بزرگ که اساسی‌ترین مرکز و مرجع اسناد تاریخی خواهد بود فراهم آید ، چنانکه دیگر ممالک بزرگ و کوچک دنیا چنین آرشیوهایی دارند .

ناهار جمعه با سخنرانی تشکر آمیز مستشرقان و مهمانان تهرانی پایان یافت و همه از صمیمیتی که در دانشگاه تبریز دیده بودند شکر گزاری کردند و عصر جمعه عازم تهران شدند و بدین طریق کنگره خواجه رشیدالدین پایان یافت ، آرزوی همه محققان آنست که سخنرانیها و مطالب ایراد شده نیز یکجا چاپ و منتشر شود .

باستانی پاریزی

مجله بیخما - کسانی که درباره خواجه رشیدالدین تحقیق می کنند باید از مطالعه تاریخ اولجاتیو تألیف ابوالقاسم کاشانی نیز غفلت نورزند . این شخص مدعی است که جامع التواریخ را او نوشته و قرار بوده دانگی از انعام سلطان را رشیدالدین باو بدهد و نداده و دعوی‌ها و حرفهای دیگر

خاطره‌ها

- ۳ -

در سال ۱۳۱۶ که قانون تقسیمات جدید کشور به مرحله اجرا درآمد و ایالات و ولایات و بلوک و قصبات به استان و شهرستان و بخش بدل گردید و «وزارت داخله» هم «وزارت کشور» شد، لازم آمد که در سازمان این وزارتخانه نیز تجدید نظری شود و این دستگاه زنگ زده رنگ نوینی به خود گیرد. پس عقلای قوم به تدبیر این مهم پرداختند و «پی مصلحت مجلس آراستند». سرانجام رأی بر آن قرار گرفت که این نوسازی از پایه آغاز گردد، که به گفته سعدی «پای بست آمدست پس دیوار.»

دکتر محسن نصر که در آن زمان رئیس اداره اطلاعات و بررسی‌های جغرافیایی وزارت کشور بود، نظر داد که نخستین گام در راه تجدید سازمان وزارت کشور این است که به جای نایب‌الحکومه‌های قرون وسطایی گروهی از کارمندان با استعداد و خوشنام، پس از طی یک کلاس اختصاصی و دیدن یک دوره کوتاه آموزش، «بخشدار» شوند و جای نایب‌الحکومه‌های عین‌الدوله‌ای را بگیرند.

این رأی پسندیده آمد که پخته بود و سنجیده و از قوه به فعل درآوردن آن نیز بالنسبه آسان و در حیطه امکان. ولی تربیت والیان و حکمرانان بس دشوار و چه ساه حال می نمود که هر چه بودند، چه گل و چه خار، تغییر پذیر نبودند. لیکن اینان به نسبت چوب تر بودند و انعطاف بیشتری داشتند و «چوب تر را چنانکه خواهی پیچ».

لاجرم «کلاس بخشداری» به راه افتاد و تدوین برنامه و تعیین مواد درسی و بالآخره اداره و گرداندن کلاس و سرانجام به کار گماردن «فارغ التحصیلان کلاس بخشداری» و تعیین محل خدمت آنان ششدهانگ در اختیار دکتر محسن نصر قرار گرفت.

نخستین دوره کلاس بخشداری به پایان رسید و پنجاه نفری از امتحانات فائق بیرون آمدند.

در این گروه، چون شرط سن منظور نگشته بود، از جوانان بیست و پنج ساله تا مردان پنجاه ساله وجود داشتند. روز انتخاب محل مأموریت برای بخشداران فرارسید. دکتر محسن نصر گرداگرد اتاق خود را صندلی‌های لهستانی نهاد و همه را از پشت در به درون خواند و به نشستن امر کرد.

دکتر محسن نصر اصولاً در کار عجول و شتابزده است، همچنین در تحریر و تقریر چنان به سرعت حرف می‌زند که به اصطلاح انگلیسی، شنونده قادر به «تعقیب» و «دنبال کردن» حرف‌های او نیست و عقب می‌افتد! در تحریر نیز با آن که بسیار جلد و چابک است باز قلم از نوشتن

افکار بلندپرواز اولنگک می ماند ولاجرم خط اورا برای دیگران (وحتی گاه برای خود وی نیز) لایقراً و ناخوانا می سازد!

همه آن گروه پنجاه نفری می خواستند که بخشدار شمیرانات ، شهری ، ورامین و شهریار باشند و یک قدم فراتر نمی رفتند. و با آنکه بیشترشان اهل ولایات و زادگان روستاها بودند، یارای ایستادگی در برابر جاذبه تهران را نداشتند. همین جاذبه است که جمعیت تهران را ظرف سی سال اخیر از سیصد هزار به مرز سه میلیون رسانده است و این جاذبه هنوز هم کار خود را می کند و سیل مهاجرت مردم شهرستانها به پایتخت همچنان پشت بند دارد و تنها چاره این است که متصدیان برنامه ریزی کشور و سررشته داران پایتخت نشین، دستور قرآن کریم را به کار بندند یعنی از آنچه خود دوست دارند بخشی نیز به مردم بخشها انفاق کنند و از عوامل و موجباتی که تهران را چنین دلخواه و شیرین ساخته سهمی نیز به روستاها برند .

دکتر محسن نصر برای اعزام فارغ التحصیلان کلاس بخشداری به بخشها جز سنگ قلاب کردن آنان چاره ای نداشت. پس ناگزیر رفتاری رسمی و خشن و قاطع در قبال ایشان پیش گرفت و برای آنکه تدبیرش بیشتر کارگر افتد به خلاف عادت ، که همواره خندان و گشاده رو بود، گره بر ابروان انداخت و روی ترش کرد. حق هم داشت که

« لبت شیرین اگر ترش ننشیند مدعیانش طمع برند به حلوا ،

خلاصه آن که اگر دکتر نصر اندکی نرمی می نمود هر آینه بخشداران اورا می خوردند! پس به آنان امر کرد که یکان یکان بر صندلی کنار میز او جای گیرند و او بخشهای «بلا متصدی» را نام ببرد و هر کس به بخشی رضایت داد همان لحظه بگوید و کار فیصله یابد، و گرنه سرش بی کلاه می ماند. ترتیب کار این بود که همه بر میخواستند و بر صندلی بالا دست می نشستند تا صندلی به صندلی به دکتر نزدیک می شدند. دکتر نصر از هر جهت ابتکار عمل را در دست گرفته بود و بخشی چند از چهار گوشه کشور با شتاب و سرعت تمام بر زبان میراند : «ماکو ، ابرقو ، مغان ، برازجان ، ایرانشهر ، آذرشهر ، آمل ، زابل . دیگه تموم شد.» اگر کسی مجال آن نمی یافت که فی المجلس یکی از آن بخشها را برگزیند ، دکتر نصر به لحن قاطع به وی اخطار می کرد: «پس شما کار نمی خواهید. تشریف ببرید.» جای «نک و نال» و «چک و چانه» هم نبود. دکتر نصر اورا رها می کرد و به دیگری می پرداخت .

در میان آن جمعیت مردی بود میان سن ، باریک و بلند ، با رخساری رنگ پریده و مهتابی و عینکی زنگاری . کت و شلواری مشکی و آراسته بیر داشت . تسبیح صد دانه شاه مقصودی را با وقار و متانت بسیار در دست می گرداند و خود نیز در سلك دیگران همچون دانه تسبیح می گشت تا به صندلی واپسین رسید . دکتر نصر که گرم شده و به اصطلاح « دور برداشته » بود ، یک دوره تسبیح اسامی بخشها را بر او بر خواند . آن مرد نیز در کمال بردباری و خونسردی همه را گوش کرد و چون دکتر نصر منتظر پاسخ ماند ، با صدایی ملایم و آرام گفت : « بنده مجدد ضیائی ، نماینده زنجان آمده ام عرض کنم که اگر از آقایان چند نفری داوطلب بخشداری در بخشهای شهرستان ما بشوند بنده به سهم خودم برای هر گونه همکاری در اجرای قانون عمران حاضر و آماده ام .»

دکتر نصر چون این سخن بشنید و آن مرد را بشناخت یکباره همان قیافه خندان خود را بازیافت ، زنگه را به صدا درآورد و دستور جای داد .
 آن زمان این همکاری و همفکری که اکنون میان مأموران دولت و نمایندگان ملت برقرارست وجود نداشت و کارکنان ادارات و کلا رانمی شناختند.
 مرحوم مجدضیائی مردی سلیم و کریم بود و به عمران و آبادانی علاقه‌ای تمام داشت و در این راه کوشش شایان می نمود . رحمة الله علیه .
 دکتر محسن نصر افکار تازه داشت . به کار علاقه‌مند بود و یک پارچه حسن نیت و شوق و حرارت . در وزارت کشور مقامات مدیرکلی و معاونت و استانداری راطی کرد . شهردار پایتخت و وزیرکار هم شد .
 اکنون آن چیزی است که از نخست می‌بایستی بوده باشد یعنی «استاد» . استاد دانشگاه ملی و مدرسه عالی دختران است و درس اقتصاد می‌دهد که خود استاد این فن است !
 دکتر محسن نصر گشاده‌رو و فروتن است ، راستکار و درست‌کردارست . سخن حق می‌گوید و زیر بار باطل نمی‌رود . خدای سلامتیش بدارد و توفیق خدمتش عطا فرماید .

محمدعلی ریاضی یزدی

یادی از شادروان حسین پرتو بیضائی

همچو لاله داغدارانی سیه پوشیم ما
 گوئیا خود وارث خون سیاوشیم ما
 از دل پر خون قدح‌گیر و قدح نوشیم ما
 چون خم لبریزمی خاموش و درجوشیم ما
 با هزاران نیش خار غم هم‌آغوشیم ما
 شمع جمع و با هزاران شعله خاموشیم ما
 چون حبابی بر سر آب عمر سر پوشیم ما
 نغمه‌ای سرکن که از سرتا پیا گوشیم ما
 ای ریاضی‌کی ز خاطرها فراموشیم ما
 اهل معنی را غلام حلقه بر گوشیم ما

همچو سوسن صد زبان داریم و خاموشیم ما
 سو گوارانی سیه پوشیم و دامن غرق خون
 ساقی بزم حریفان وقت و جای جام می
 چهره‌ها آرام و لبها ساکت و جان پر خروش
 همچو بلبل بر مزار گل که پر پرشد بی‌باغ
 بی فروغ روی پرتو اوستاد نظم و نثر
 با نسیمی محوشد پرتو که چندین صبحدم
 بار دیگر ای هزار آوای گلزار ادب
 این غزل را ما باستقبال پرتو گفته‌ایم
 پرتو ابراهیل صورت خواجگی هم‌مشکل است

مدرسه دارالفنون

(۷)

با اینکه دارالفنون علاوه بر تابستان، ماه مبارک رمضان تعطیل می‌شد، شاگردان برنامه سالانه خود را با موفقیت تمام به پایان می‌رساندند و خویش را برای گذراندن امتحانات پایان سال تحصیلی آماده می‌کردند.

از زمانی که وزارت علوم تأسیس یافت و به اعتضاد السلطنه سپرده شد، دارالفنون به کوشش آن مرد دانشمند و پرکار رونق و اعتبار بیشتر یافت.

او هر روز در دارالفنون حاضر می‌شد، با معلمان ایرانی و خارجی انجمن و از آنان خواهش می‌کرد چندانکه می‌توانند در پیشرفت تحصیل شاگردان کوشش کنند. او در تمام مدتی که وزارت علوم و ریاست دارالفنون را داشت از یاد این مدرسه غافل نمی‌ماند. و بهترین اوقات عمر خویش را زمانی می‌شمرد که به بهبود وضع مدرسه می‌اندیشید و عمل می‌کرد. از بیم آنکه مبادا معاشرتش با دیگر وزیران و درباریان، یا سفر کردنش در داخل و خارج وی را از انجام وظایفش که مهم‌ترین آنها اداره دارالفنون بود بازدارد و بازدید و سفر کردن چندانکه می‌توانست پرهیز می‌کرد و اگر اتفاقاً شاه‌آورا به همسفری خویش برمی‌گزید و به دور شدن از پایتخت ناچار می‌شد همکارانش را به مواظبت در حسن جریان امور مدرسه سفارش و تأکید بسیار می‌کرد.

۱- شاگردان مدرسه دارالفنون يك ماه رمضان را به قاعده متداوله سنوات قبل تعطیل نموده اند ولیکن مشغول ترجمه و تذکره درسهای گذشته می‌شوند که درسهای گذشته از یاد ایشان محو نشود «روزنامه دولت علیه ایران شماره ۵۱۷».

این اوقات که ایام صیام و اوقات عبادت است شاگردان مدرسه مرخص و هر يك بتقدیم شرایط صیام و عبادت مشغولند. «شماره ۶۴۷ روزنامه دولت علیه ایران مورخ ۱۴ رمضان ۱۲۸۷».

۲- چون امر و مقرر گردید که اعتضاد السلطنه وزیر علوم در این سفر خیریت‌آثر (سفر شاه به گیلان که در روز یکشنبه بیستم شوال ۱۲۸۶ آغاز شد) ملتزم رکاب سعادت انتساب باشد معزی‌الیه امورات متعلقه خود را به مخبرالدوله علیقلی خان سرتیپ اول و رئیس کل تلگراف ممالک محروسه ایران و جعفرقلی خان رئیس مدرسه مبارکه دارالفنون و میرزا اسداله

اعتضاد السلطنه برای استفاده شاگردان و معلمان در سال ۱۲۸۰ قمری کتابخانهٔ نسبتاً مجهز و معتبری از کتابهای فارسی خارجی تشکیل داد و سال بسال بر شمارهٔ کتب آن می‌افزود. چنانکه یاد شد معلمان خارجی در مدت اقامت خود در ایران به تألیف حداقل یک جلد کتاب در رشته‌ای که تدریس می‌کردند ناچار بودند، این کتابها به وسیلهٔ معلمان ایرانی یا شاگردان ممتاز که عنوان خلیفه داشتند ترجمه و با اصل آن در کتابخانهٔ مدرسه نگهداری میشد و این کتابها که بعضی آنها بی‌چاپ می‌رسید بر اعتبار کتابخانه می‌افزود.

کتابخانهٔ دارالفنون تا زمان وزارت میرزا محمودخان علاءالملک دایر و مورد استفادهٔ شاگردان و معلمان مدرسه بود. او این کتابخانه را به کتابخانهٔ ملی منضم ساخت و از این رو است که نسخه‌های خطی و چاپی تألیفات معلمان اروپائی دارالفنون و ترجمهٔ بعضی آنها در این کتابخانه جا دارد.

تا سال ۱۲۸۶ قمری علاوه بر روزهای عید ملی یا مذهبی و ایام سوگواری و جمعه‌ها و ماه رمضان، دوشنبه‌ها نیز مدرسهٔ دارالفنون تعطیل بود، اما روزهای دیگر تمام فصلهای سال شاگردان با فعالیت قابل‌تحسین تحصیل می‌کردند. در این سال به تابستان، گرمی هوا چنان شدت یافت که تعلیم و تعلم را بر شاگردان و استادان دشوار کرد. ناچار قرارداد شد که شاگردان مدرسهٔ مبارکهٔ دارالفنون و اطباء نظام و غیر نظام چهل روز از ایام تابستان را بجای دوشنبه‌های سایر اوقات سال تعطیل نمایند و مرخص شده به بیلاقیات رفته و معلم و متعلم بنا بر قرارداد کلیهٔ اهل علم چند روزی را از بابت شدت گرمی و حرارت هوا آسودگی اختیار کنند و از این تعطیل نظر به دایر کردن تحصیل ایام دوشنبه ضرری در تحصیل سالیانه پیدا نشود. لهذا مدت چهل روز را معلم و متعلم تمامی مرخص شده هر يك با کسان خود به بیلاقی رفتند. این نخستین تعطیل تابستانی دارالفنون بود و در هیچیک از دوره‌های تحصیلی، شاگردان از چنین تعطیل طولانی استفاده نکرده بودند. جعفرقلی خان رئیس دانا و پرکار مدرسه می‌دانست که پس از پایان یافتن تعطیلات شاگردان آسان به میل خود در یک روز به مدرسه باز نمی‌گردند، چاره‌گری را از سه چهار روز پیش از خاتمهٔ تعطیلات، فرایشان مدرسه را به خانهٔ آنان راهی می‌کرد و پیغام می‌فرستاد که همه بی‌عذر و بهانه روز معین برای ادامهٔ تحصیل به مدرسه روی آورند.

→ خان نایب‌اول وزارت علوم و شاه‌مراد میرزا رئیس دارالطیابه دولتی با کمال سفارش و تأکیدات محول و واگذار نموده و هر يك در نهایت مراقبت و مواظبت به امورات متعلقهٔ به خود رسیدگی دارند. شمارهٔ ۶۴۸ روزنامهٔ دولت علیه ایران مورخ پنجشنبه ۲۷ شوال ۱۲۸۷.

«... اعتضاد السلطنه وزیر علوم که حسب الامر اعلیٰ مأمور و احضار به‌مه‌لایر بودند روز دوشنبه ۱۸ رمضان المبارک (۱۲۸۷) راهسپار طریق اطاعت گردیده روانه شدند. امورات متعلقه به وزارت مزبور و دارالفنون را به مباشرین سپرده تأکیدات اکتیده در مراقبت و مواظبت خدمات دیوان اعلیٰ نمودند و بحمداله تعالی کمال انتظام در تمام امورات مزبوره حاصل است...» از همین روزنامه.

تا زمانی که مردم تهران به خواندن روزنامه عادت نکرده بودند، رئیس دارالفنون ناچار بود که در پایان تعطیل تابستان شاگردان را به وسیله مستخدمان مدرسه از باز شدن کلاسها و آغاز کار آگاه کند اما پس از اینکه روزنامه بیشتر و مطالعه روزنامه نسبتاً رایج شد خیرافتتاح مدرسه پس از پایان تعطیلات تابستانی، در روزنامه ها درج می گردید و شاگردان جدید برای نام نویسی در کلاس اول، و شاگردان قدیم برای ادامه تحصیل در کلاس بالاتر دعوت می شدند. ۱

لازم به یادآوری است که تا چند سال بعد تعطیل ماه رمضان همچنان معمول بود و در این ماه شاگردان بیشتر اوقات خود را صرف مطالعه و عبادت می کردند. معلمان ایرانی به طیب خاطر جهد بسیار می کردند اما دوسه تن از معلمان اروپائی یا حقیقه در رشته خود معلومات کافی نداشتند یا مایل به پیشرفت شاگردان نبودند و بدین جهت بهره علمی شاگردان اندک بود.

اعتضاد السلطنه چون آنان را به کار آماده و مصمم نیافت بعلاوه بعضی از معلمان خود را برای ترک خدمت و عزیمت از ایران حاضر کرده بودند درصدد چاره جویی برآمد. مقارن این احوال فرخ خان امین الدوله که مردی دانشمند و دانش پرور و روشن بین و خردمند بود با عنوان سفیر مخصوص برای انجام دادن کارهای مهم سیاسی در اروپا بصرمی برد. شاهزاده وزیر علوم حضور چنان شخص دانا و هشیار و صاحب نظر را در اروپا مگتنم شمرد و اعتماد الدوله صدر اعظم را وادار کرد که فرخ خان را به انتخاب و اعزام چندتن معلم ورزیده و فعال مأمور نماید.

میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله با اجازت ناصرالدین شاه روز هفتم رمضان سال ۱۲۷۳ به فرخ خان امین الدوله نوشت که پنج تن معلم برای تعلیم فن پیاده نظام که درجه یکی از آنها سرتیپ یا سرهنگ باشد و چهار نفر دیگر که درجه یاور یا سلطانی داشته باشند، یک معلم فیزیک، یک معلم معدن شناسی و دو نفر معلم هندسه، سه معلم توپخانه که درجه یکی از آنها سرهنگ باشد و دو نفر دیگر درجه سلطانی داشته باشند، یک نفر معلم علم قورخانه، یک معلم شکر سازی انتخاب کند و اعزام دارد.

صدراعظم به فرخ خان توصیه کرد:

داین معلم ها را از دولت بهیة فرانسه بخواهند که مردمان نجیب درستکار منتخب نمایند و از جانب دولت به آنها سپرده شود که منظورشان واقعاً تربیت قشون و صاحب

۱- «چون مدرسه دارالفنون روز شنبه اول برج سنبله مطابق ۲۶ ذی قعدة افتتاح خواهد

شد، اخطار می شود که از روز سه شنبه بیستم برج اسد مطابق ۱۵ ذی قعدة تا یک هفته بعد، دفتر ثبت اسامی قبل از ظهرها در مدرسه باز خواهد بود و داوطلبان ورود به کلاسهای مدرسه دارالفنون می توانند در اوقات مزبوره معینه حاضر شده اسامی خود را ثبت نمایند و نیز خاطر داوطلبان را مستحضر می دارد که برای کلاس اول پنجاه نفر شاگرد بیشتر لازم نیست که قبول آنها هم از روی نمره ترتیبی امتحان شش ساله است. اداره دفتر مدرسه دارالفنون شماره ۱۶۳ سال سوم روزنامه ایران مورخ پنجشنبه ۱۷ ذی القعدة ۱۳۳۷ قمری برابر ۱۲۶۸ شمسی.

منصبان ایرانی باشد نه اینکه يك سال دوسال در ایران بیایند ، راه بروند ، هواجیبی بگیرند و برگردند.

مثلا معدنچی مثل آن معدنچی نمساوی نباشد که جمیع کوههای ایران را به خرج و پول ماگردید و معادن زیاد هم پیدا کرد و هیچ به کسان ما نشان نداد و فایده از برای ما حاصل نشد تا مرد و پی کار خود رفت .. «فکتی هم همین حالت را دارد البته در نظر دارید که کیفیت شمع ساختن و جوهر گوگرد گرفتن را به احدی یاد نداد و شاگردهای او هنوز هم چیزی نفهمیده اند. با دولت بهیه فرانسه مذاکره کرده معلمین مزبور را خواسته قرار مواجب آنها را داده نامه بنویسید و آنها را زودروانه دارید. اما مردمان خوب باشند؛ که مرارت از برای ما پیدا نشود. باید شرط شود که در اطاعت و حکم من باشند هر روز به زحمت نیفتیم و کاریاد بدهند، نه مواجب بگیرند و یاد ندهند. و همچنین معلم علم فیزیک هم با سر رشته بوده آگاهی کامل داشته باشد و یاد بدهد. بخیل نباشد. خواهید گفت که فوکتی برای این کار خوبست از قراری که معلوم می شود او یا چیزی نمی داند و یا اینکه می داند، بخیل است به کسی یاد نمی دهد. در این صورت او چه مصرف دارد؟ معلم دیگر که به این اوصاف نباشد و آگاهی کامل داشته باشد باید از دولت بخواهید؛ و اگر از فوکتی صاحب مطمئن باشید که آگاهی کامل و علم تمام دارد و بخیل و حسد نمی کند و یاد می دهد بسیار خوب، و الا کس دیگر را اجیر نمایید. خلاصه در باب این معلمین خوب دقت خواهید کرد که آدمهای با علم و مهارت و سر رشته دار باشند. از دولت فرانسه بخواهید و اجیر نمایید که پادار باشند و مواجب آنها را موافق قاعده مشخص نمایید یا خودتان می آورید یا می فرستید که لازم هستند. انجام این امر منوط به حسن مراقبت آن برادر است.»^۱

۱ - صفحه های ۳۳۴ و ۳۳۵ کتاب مجموعه اسناد و مدارك مأموریت فرخ خان امین الدوله نشریه شماره ۱۱۵۵ دانشگاه تهران که به اهتمام کریم اصفهانیان و قدرت الله روشنی زعفرانلو انتشار یافته است .

در این نامه نیز که صدر اعظم راجع به قرارداد خرید چند کارخانه به فرخ خان امین الدوله نوشته به کمی اطلاع فکتی اشارت کرده است .

برادر مهربان من تفصیلی را که در خصوص کارخانجات ابریشم کشی و شکر سازی نوشته بودید حالی شدم . به جهت احتیاط اختیار نامه هم از برای شما نفاذ شد. اگر کارخانجات دیگر هم قرار می دادید که تجار کمپانی فرانسه از پول خودشان مثل آن دو کارخانه در ایران بایک قرارداد معینی راه بیندازند غریب خدمتی بود که از شما به ظهور می رسید. وقتی که در ایران بودید میل شما را بخصوص در چند کارخانه زیاد دیدم : یکی بلور سازی، ثانی ظرف سازی ثالث شمع سازی. قیمت اسباب و ملزومات این سه کارخانه را در دو نیم ورقی به مبلغ سه هزار و پانصد و پنجاه تومان بر آورد کرده بودید . من هم زیاد مایل و خشنودم که این سه کارخانه در

فرخ خان امین الدوله با حسن نیت و اعتقاد صافی که داشت این کار بزرگ را به انجام رساند و معلمانی به استخدام دولت ایران درآورد .

ایران راه بیفتد . تنخواه هم حسب الامر به جهت شما نفاذ گردید . سابقاً به شما نوشتم حالاً هم می نویسم این فکتی صاحب شما مرد با سررشته خوبی نیست . میرزا رضای شما هم در دست اعتقادات او اسیر است . طوری نشود که تنخواهی بدهید اسبابی بگیریید به ایران بیاورید باطله شود و از فکتی هم کاری ساخته نشود و متصل از او غمزات تحویل گرفت . اگر لازم دانید استاد هم با کارخانه بیاورید . در هر احوال امین الملک کاغذ شما را گفتم نگاه دارند . اگر فکتی و میرزا رضا نتوانند از عهدۀ شمع سازی بر آیند خودت را فوطه به کمر می بندم و در میدان وامیدارم شمع سازی . تا خاطرت از طرف فکتی جمع نشود مطمئن مباش .

حاشیه : برادر البته در نظر داری که چقدر پول سرکار همایون ارواحناده را از برای فکتی خرج کردی و شمع شمع نشد . اقلکاری بکنید که از خجالت سابقه بیرون بیائید زیاده نمی نویسم ۲۴ ذی حجه ۱۲۷۳ .

نقل از صفحه ۱۷۹ قسمت دوم مجموعه اسناد و مدارک فرخ خان امین الدوله به کوشش کریم اصفهانیان - نشریه ۱۱۵۵ دانشگاه تهران .

کمال اجتماعی جندقی

غزل

| | |
|---------------------------------------|--|
| چون گرفتار شدم ، اینهمه آزارم کرد | آن سیه چشم به صد حیلۀ گرفتارم کرد |
| رنکها ریخت که اینگونه گرفتارم کرد | زلف افشاند به رخ ، صبح بنا گوش نمود |
| آن گل تازه که آواره گلزارم کرد | جلوه ای کرد ، ولی مهلت دیدار نداد |
| دیده ام کور که محروم ز دیدارم کرد | بسکه شد دیده من خیره بر او ، رخ پوشاند |
| انتظار ، از تو و دیدار تو بیزارم کرد | او نیامد ، تو هم ای ماه فلک سیر میا |
| مرغ شب ، لال شوی ، بانگ تو بیدارم کرد | وصل او ، خواب خوشی بود که می دیدم دوش |

در صفحات بعد مثلثات شیخ سعدی است از استاد واجد

کت مرگبست از که موصول و ضمیر مخاطب که فعل اشفت با آن بصورت مخاطب درجی آمده
 با جای باد که فعل دعائی است آمده چنانکه شاه داعی گوید: از هر شقی که بو و طریقی
 که نم ددن یارب جزای خیر شن از تو حواله با.

یعنی چون از این سخن که شنفی ترا خیر و منفعتی باشد بگو رحمت باد سبحان که این سخن ^{گفت}
 تذکار در چند نسخه دو بیت دیگر هم بدینال این مثنوی نوشته اند: مرا کاین حسن دادم
 دختر فکر چرا (یا کجا) دل بندم اندر دختر بگر. از آن فرزند خویش آمد پسندم که در
 فرزند کس دل در بندم. ولی چون مضمون موهون است و هیچ ربطی با موضوع ندارد
 و شیخ مطلب را بطلب رحمت خاتم داده و در هر نسخه هاهم نیامده نمیتوان آنرا از
 شیخ دانست. ولحمد لله علی الاتمام. دیماه ۱۳۴۳ ه. ش. محمد جعفر واجد

خاتمه

دو سه سال پیش از این شرحی بر ابیات مثنوی مثلثات شیخ اجل انصحر المتکلمین
 سعدی شیرازی که از معضلات ادبی است نوشته و صورت صحیح کلمات مغلو
 و نام مفهوم را از میان نسخه های چاپی و خطی بمیزان استقامت وزن و معیار صحت
 مضامین دست چین کرده بودم و آرزو داشتم نسخه تمام عیاری پیدا شود که بتوان
 در موارد اختلاف و غلطهای آشکار نسخه های موجود آن را حاکم عادل و فاضل
 میان حق و باطل قرار داد. از اینرو وقتی مقاله دانشمند متتبع آقای ایرج افشار
 در شماره پنجم سال بیستم مجله ماهانه ادبی یغما مبنی بر معرفی نسخه مضبوط و
 مشکولی از مثلثات خواندم با خود گفتم آنچه را میخواستم دریافتم و بید رنگ از اسناد
 بزرگوار جناب آقای یغمانی خواستار شدم در صورت امکان رو نوشتی از آن

برای ارادتمند ارسال فرمایند معظم له نیز باقتضای کرامت طبع و اهتمامی که در نشر ادبیات و مساعدت دوستداران ادب دارند یک نسخه عکسی ارسال داشتند ولی در نگاه نخستین دریافتیم این هم نسخه مغلوط معشوشی است مانند نسخه های دیگر که نویسنده آن ندانسته و نسخیده برابر اصلی نادرست صورتی برداشته و بگوا غلطهایی که نوشته از عربیت و فهم زبان محلی آگاهی نداشته، اکنون برای رفع استبعاد این دعوی بمواردی از اعلاط استشهد میشود.

۱ نوشتن آنجا با الف در بیت اول غلط و برخلاف رسم الخط عربی است زیرا الف آخر کلام از مرتبه چهارم بیابا باید بصورت یا نوشت.

۲ در بیت هفتم استقصا ص غلط فاحشی است زیرا خواستن قصه مناسبی با مضمون بیت ندارد و موافق نسخه های خطی و چاپی استقصا ص بوده که نویسنده بی توجه بمعنی و مفهوم استقصا ص نوشته.

۳ در همین بیت گذشته از آوردن طال و لم تفرغ که با معنی و مفهوم بیت ساز ندارند کلمه احترام و سهام را که فاعلند و مرفوعند انسته با علامت نصب تشکیل کرده.

۴ در بیت یازدهم «که بنودست و دیگر در ربودست» نوشته و توجه نداشته که ربودن بجزیری که نموده شده تعلق نمیگیرد و بیان منافا میان آنها درست نیست بلکه منافا میان بخشودن و ربودن صدق میکند چنانکه در نسخه های دیگر نوشته اند.

۵ در بیت شانزدهم لا یملک بضم یا و فتح میم و لام مشدّد نوشته و ظاهر آنرا فعل مضارع مجهول الفاعل از ماده تملیک تصور کرده بآنکه هر کس توجه بمفاد و معنای این بیت و دو بیت بعد از آن داشته باشد میداند که این کلمه لا یملک بفتح یا و میم و لام

فعل مستقبل معلوم از ماده ملال متصل بضمیر مخاطب است .

۶ در بیت هجدهم لفظ هم نوشته است ولی در زبان محلی شیراز بجای هم زب آورده اند مگر در ضرورت قاضیه چنانکه شاه داعی گوید: نظر لطف تو هر که که اوت اعاشق زهید زنگو
که از عام مهم هم ملحوظ . یا در صورت تاکید بجای نیز چنانکه داعی گوید: حدیث تن چمن
جان و جان جان نرزم بگی دل خه و از جان جان جان و ابرس . در نسخه های ^{خطی و چاپی} چاپ
هم جز نسخه چاپ بروخیم یاز یا تجرید زو ثبت کرده اند .

۷ در بیت بیستم که بفارسی دری است لفظ محل و وحل را بکسر حالتشکل کرده و در لغت
عرب هر دو بفتح حا گفته میشوند .

۸ در بیت بیست و یکم نیت نوشته با اینکه بلهجه محلی بجای نیت مکر برای ضرورت
نی میگویند در نسخه های جز نسخه چاپ بروخیم نی نوشته اند .

۹ در بیت بیست و دوم تلفقت بجای تلفقت نوشته است و توجه نداشته که تلفقت

با تقدیم فابرقاف بمعنی چیزی را چیزی پیوستن است و در ترکیب جمله فعلیه ازان باید
گفت تلفقت هذا بهدانه بصورت تلفقت هذا وهذا چون معنی جمعیت میدهد
باقید بعد سنا فا دارد ولی تلفقت با تقدیم قاف معنی چیزی را زود از زود خوردن
و فرو بردن میدهد و ترکیب جمله ازان بسیاقی است که در بیت آمده .

۱۰ در همین بیت لفظ شوی را با بایء نقطه دار نوشته و موافق قواعد املا، یانی را که مخالف
الف مقصوره است بی نقطه مینویسند .

توضیح لفظ شوی اصلاً نمد و دست و برای ضرورت وزن شعر مقصور آمده و این کار
جائز است چنانکه ابن مالک میگوید: وقصر فی المد اضطراراً جمع علیه والعكس مخالف

۱۵ باز در همین بیت بجای جوعان که وصف مفردی است مانند عطشان جبعان ^{شده} و گویا آن را جمع جائع تصور کرده مانند ضیف و ضیفان بالنگه نه جبعان در جمع جائع آمده و نه این صورت در هیچ نسخه صحیح و سقیم دیده میشود.

۱۴ در بیت بیست و پنجم بجای خطاب که مورد اتفاق همه نسخه ها وصحت مسلم است خطاب بضم خاء و سجع نوشته که بهیچ وجه مناسبی با مضمون بیت ندارد.

۱۳ در همین بیت زیر کلمه عققل نوشته «کئیب متداخل الرمل» یعنی تل بر از رمل ^{حصا} فاموس در ترجمه عققل گوید: والعققل الوادی العظیم المتسع والکئیب المتراکم ^{لضمة} و ق

الضیب کالعقل والقدح والسيف. بنا بر این لفظ عققل مشترك در چند معنی است ^{ست} و چون در ترجمه الفاظ مشترك باید معنای مناسب با عبارت را انتخاب کرد در این بیت ^{ست} مناسب است لفظ وادی که دره و گدزگاه سیل است باید دانست که عققل معنی اول آمده ولی نویسندگان بی توجه به مناسب و قرآن انرا معنی دوم ترجمه کرده.

۱۲ در بیت بیست و هفتم بجای خفتست برخلاف همه نسخه ها خوفست نوشته که جز غلط نویسی و جهمی ندارد. توضیح این بیت در نسخه دو بار نوشته و مکرر آن ^{شده} بشمار دردی ^{ند} ۲۹ نوشته است. منه گر عقل داری بر تن و هوش و بیداست که باید در تن نوشته شود.

۱۱ در بیت ۳۰ بجای رسته با فتح اول رسته بکسر و کلمه بسته با فتح اول بسته بانون مفتوح ثبت و تشکیل کرده.

۱۰ در بیت سی و یکم معنی را با علامت ^{کسره} نون مشدّد نوشته و ندانسته است که اینجا معنی بصیغه اسم مفعول یعنی گرفتار و رنج کشیده مناسب دارد نه معنی بصیغه ^{ست}

۱- در این بیت کلمه «عققل» را در نسخه ها با معنی اول یا معنی دوم نوشته اند.

۱۸ در بیت سی و هشتم مخلوق العوارض نوشته و اندیشه معنی آنرا نکرده. گرچه هیچ
 نسخه این جمله نوشته نشده ولی بمناسبت معنی بیت و در بیت بعد از آن میتوان
 دانست که مخلوق العوارض بوده (در نسخه کتابخانه ملی ملک مخلوق العوارض آمده)
 ۱۹ در بیت چهل و هشتم بجای غافل از دوست. عاقل از دوست نوشته و مفهوم
 آن عاقل نبودن مخاطب و جهل و سفاقت یا جنون است. با اینکه مقتضای ادب کلام
 نیست که ناصح بمخاطب نسبت جهل و سفاقت بدهد و او را از خود بر بخاند.

۲۰ در بیت پنجاهم بسط الملاعب نوشته فیه میم. ولی تاب نیاوردن گشادی بازنگارها
 معنی روبراهی نیست و با اینکه همه نسخه‌ها آنرا همین صورت ثبت کرده اند میتوان بمناسبت مقام و قرآن
 دانست که در اصل بطش الملاعب بوده باضم میم یعنی جنگاوری و چالاک‌گی همبازی
 و در اثر جهالت نویسندگان باین صورت درآمده.

۲۱ در بیت پنجاه و چهارم فسعدی با، بجای وسعدی با نوشته با اینکه در آثاری که از
 شیرازی داریم و در همین مثنوی مثلثات هیچ جا حرف اضافه (ب) تبدیل نیافته
 و همین عدم نظیر دلیل قاطع بر خطای نویسنده است.

۲۲ علاوه بر اغلاط و خطاهائی که شمرده ایم در ابیات محلی غلطهای بسیار نوشته شده
 که باند داشتن معنی یا معنی مناسب در مواردی بیت را از وزن بحر این مثنوی
 (هزج مسدس مقصور) بیرون برده ولی چون همه خوانندگان باین الفاظ آشنائی
 کامل ندارند از تفصیل آن خودداری میشود.

مقصود از انتقاد بر نویسندگان نسخه مثلثات عیبی نیست و توضیح حق او نیست بلکه همین
 زه

که رنجی کشیده و مجموعه نفیسی از آثار متفرقه ادبی بیادگار گذاشته از او خوشنودیم
 و آمرزش او را از خدای آرزگار می‌خواهیم ولی هنگام تشخیص مرتبه و مقام علمی
 و ادبی اشخاص و داوری درباره آنها گهتیه‌ها را باید گفت تا پایه اشخاص و آثار
 آنان چنان که هست شناخته آید و مثلاً نویسندگانی که مجموعه اشعار با آنکه
 مایه علمی و ادبی معلم و استاد حافظ که خورشید درخشان منظومه ادب
 و عرفان است معرفی نشود.

باری فائده طلب و دیدار این نسخه همین بس که دیگر دل از امید یافتن
 نسخه درست کامل عیاری بردارم و بنسخه انتخاب کرده خود که مبتنی بر ادراک
 معانی و فهم مقاصد با توجه بقرائن و شواهد است اعتماد بیشتری داشته باشم.

واجد - ۲۰/۷/۱۳۴۶

تصحیح لازم

مجله یغما از محضر جناب استاد واجد شرمنده‌ایم که چاپ این رساله ارجمند به
 تفاریق افتاد، و امید داریم که جداگانه تجدید چاپ شود که در کتاب خانه های معتبر جهان
 بماند و همواره مورد استفاده اهل ادب واقع گردد.

چون در اثر تجدید نظر و دقت بیشتر در شرح آیات مثلثات بخطاها و اغلاطی برخورد
 کرده‌ام که اصلاح آن بر اینجانب واجب و برای خواننده بسیار ارزنده است اصلاحنامه‌ای ترتیب
 داده کلیشه آن را حضور عالی ارسال داشتم که بمصدق الاکرام بالاتمام در پایان شرح
 درج فرمایند.

ارادتمند. محمد جعفر - واجد.

اصلاحات شرح مثلثات

| صفحه | سطر | خطا | صواب | صفحه | سطر | خطا | صواب |
|------|-----|------------------------|-------------------|---|-----|--------------|--------------|
| ۴ | ۱۶ | آمِه | آمِه | ۱۶ | ۷ | بِکْنِه | بِکْنِه |
| ۴ | ۱۸ | رِو | رِو | ۱۷ | ۳ | خِه | خِه |
| ۵ | ۱۷ | بِسِم | بِسِم | ۱۷ - بعد از سطر ششم نوشته شود، ولی در این بیت | | | |
| ۶ | ۲ | بُیْدِشْت | بُیْدِشْت | مثلثات چون حرف فا قبل آخرت مکسور گفته میشود. | | | |
| ۶ | ۲ | بِضْمِ بَا اَوَّل | بِضْمِ بَا اَوَّل | ۱۷ | ۱۸ | مِشْنِه | مِشْنِه |
| ۶ | ۲ | و کِسْر دَال | و کِسْر دَال | ۱۸ | ۲ | بُد | بُد |
| ۶ | ۳ | بُیْدِشْت | بُیْدِشْت | ۱۸ | ۱۶ | یَابِیْشْتَر | یَابِیْشْتَر |
| ۷ | ۵ | نَايِنْدَه ضَمِّ کِسْر | نَايِنْدَه کِسْر | ۱۸ | ۱۷ | حِذَارَا | حِذَارَا |
| ۷ | ۶ | بِضْمِ بَا کِسْر | بَا کِسْر | ۱۹ | ۶ | عِغْت | عِغْت |
| ۱۱ | ۱ | بِرِخْوَا | بِرِخْوَان | ۱۹ | ۱۲ | بُیْسَلِیْتُ | بُیْسَلِیْتُ |
| ۱۱ | ۱۷ | بِیْفْتِه | بِیْفْتِه | ۱۹ | ۱۳ | بُیْدِشْت | بُیْدِشْت |
| ۱۲ | ۴ | بِگِی | بِگِی | ۲۱ | ۱۵ | بِگِی | بِگِی |
| ۱۲ | ۱۹ | بِگِشَا | بِکِشِی | | | | |
| ۱۳ | ۴ | اُنِه | اُنِه | | | | |
| ۱۴ | ۱ | اُورِد | اُورِد | | | | |
| ۱۵ | ۹ | بِضْمِ بَمْرَه | بَا فِغْ بَمْرَه | | | | |
| ۱۶ | ۴ | بِکْنِه | بِکْنِه | | | | |
| ۱۶ | ۴ | بِحْت | بِحْت | | | | |

حاج محمدعلی حکیم

استاد عرفان و حکمت

در دانشکده الهیات و معارف اسلامی

نظری به جام جم

وحدت حقیقی چیزی در برابرش نیست و نبوده تا در عدد در آید حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده است. لان مالائانی له لایدخل فی باب الاعداد. و از هیچ جهت تقسیم و تغییر نمی پذیرد تا فنا و زوال بر او روا باشد و غیر او چیزی نیست مگر بوهم و خیال.

این کثرت دو عالم از بود تست محکم گر در میان نباشی جز ذات او نباشد
بیوی او همه مست شوند و بظهورش هیچ باقی نماند.

خبر از خوبی تو چون توان داد کسی کو دید حسنت بیخبر شد
چون ذات جلوه کند غیر ذات نیست آنجا که ذات هست بکلی صفات نیست

توحید حقیقی جز به محو اغیار حتی خود واقع نگردد. عرفاء این محور را عشق نامیده اند زیرا از عاشق هر چیز غیر معشوق ناپدید است. حضرت پیغمبر (ص) به تحیر رب زدنی فیک تحیرا و حقیقتی به ضلالت وجدك ضالا فهدی تعبیر فرموده است.

اکمال و ظهور و غلبه دین حق بظهور حق است هر چیز از حقیقتی یعنی از نور و ظهورش باندازه گنجایش خود درمی یابد. بنابراین اگر کسی گوید حقیقتی بمن فرموده است تو من شده ای من همه تو ص ۱۴۲ صرف توهم و خیال باطل است.

عاشق از آن ما است ولی ما نمیشود آئینه رونما است ولی رو نمیشود
ممکن ز تنگنای عدم ناکشیده رخت واجب بجلوگاه عیان نانهاده گام

شبلی ره فرموده. حد برای ذات قدیم و حروف برای کلماتش نیست یعنی حضرت ختمی مرتبت (ص) و جبرئیل حروف را در معنی یافته اند چنانچه زبان از دل تکلم میکنند و همه اعضاء نطق او را شنیده اطاعت مینمایند مانند شنیدن اشیاء کلام الهی را تا همه شخص گوش نگردد کلام بی جهت الهی را که از همه جهات شنیده میشود نخواهد شنید چنانچه تا همه اش بیننده نشود نور حق را نتوان دید بعکس اهل حس که معانی را از حروف درمی یابند حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرموده است. لا بصوت یقرع انما کلامه فعله.

اخیراً کتابی بنام (جام جم) دیده شده که برای خداوند متعال ایستادن ص ۲۴۱ سخن گفتن مانند شخصی باشخص دیگر ص ۱۹۷ و ص ۲۵۲ قائل شده و گوینده آن کتاب خود را بمنزله خداوند ص ۱۰۲ و مانند علی علیه السلام در رهبری ص ۸۴ و حجت خدا ص ۱۲۲ و

پانزدهمین معصومین ص ۵۵ توهم نموده است غافل از اینکه حجت خدا و چهارده معصوم ولایت کلیه از ازل تا ابد داشته و چیزی از آنها بیرون نیست و کسی در عرض آنها نمیباشد. این تصورات ازوهم و هواجس و تسویلات نفسانیه است و چنانچه باعث آن حقانی بود حقیقت را می‌دید و اظهار اینگونه مطالب را نمی‌نمود.

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند
در صفحه ۷۲ میگوید . المنة لله که زطاعات گذشتیم .

آیه اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اختصاص بمورد و شخص خاص و زمان مخصوص ندارد مگر اینکه عقل مورد تکلیف از شخص زائل گردد .
چون خود را سی و هشتمین ارکان سلسله الذهب معرفی کرده است ص ۳۶ ناچار برای اینکه کسی آنها را مانند این شخص گمان و فرض ننماید عرض میشود . آنان برخلاف اینان در کتابهای خود جز ستایش حقیقتعالی و مناقب حضرت ختمی مرتبت و حضرات ائمه علیهم السلام اظهار چیزی نکرده بلکه خود را کلب آستان حیدر نامیده اند . تا اشتغال بصورت درکار است دل شخص از ادراک معنی بیکار است .

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| عاشق تصویر و وهم خویشتن | کی بود از عاشقان ذوالمنن |
| هر دو جنبش آفریده حق شناس | لیک نتوان کرد این با آن قیاس |
| زان پشیمانی که دادی لرزه اش | خود پشیمان نیست مرد مرعش |
| واصلان چون غرق ذاتند ای پسر | کی کنند اندر صفات او نظر |
| چونکه اندر قعر جو باشد سرت | کی برنگ آب افتد منظرت |
| طالب زرگشته جمله پیر خام | لیک قلب از زرنده اند چشم عام |

چگونه به لمن الملك الیوم وعدم اصلی خود رسیده کسیکه خود را مستغنی بالذات میداند ص ۱۱۱ زیرا در مقام ظهور حق ملک تنها برای خدا دیده میشود بیننده حق برای خود نه کمال، نه فعل، نه حال، نه مقام و نه ذات می‌بیند و همین است معنی درویش زیرا بر خورد به فقر ذاتی غیر از خدا بخصوص خودش نموده . یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی . غنارا منحصر در حق می‌بیند نه اینکه میگوید هاتقی ندا داد . انک علی کل شیء قدیر ص ۸۳ مستولی بر همه چیز بتوانائی و قدرت جز ذات حقیقتعالی نیست و . لی مع الله وقت لایسعی فیهم ملک مقرب و لانی مرسل ص ۹۱ جز از حضرت ختمی مرتبت روانیست زیرا آن حضرت هم از مرسلین است و کسی برتر از او نمیرسد تا بگوید در مقام من او نیست آنکه خود را هم باب نامید چنین ادعائی نکرده است .

اشخاص ثقه‌ای نقل کرده اند که حضرت وحید الاولیاء بصاحب این کتاب که میگویند آنرا (مریم ثانی) تصحیح کرده است فرموده . آیا میخواهی نمایشات علی محمد باب را تازه کنی
چونکه از میخانه مستی ضال شد تسخر و بازیچه اطفال شد

رسیده بحقیقت چنانچه امثال و صور بیند چون عقلش کامل و خالص است حقیقت و معنی را از صورت درمیآید و در مقام صورت توقف ندارد . تلك الامثال نضربها للناس وما یعقلها الا العالمون بخلاف اهل وهم و خیال و عقل منسوب بوهم که صور را حقایق و سخن را برتر از وحی

والهام می‌پندارد در صفحه ۴۳ می‌گوید نه بالهام و بوحی بل باسخن ... مستقیماً باوی‌ایم در سخن . از این جهت هیچ يك از بزرگان چنین اظهاراتی نکرده بلکه حضرت ختمی مرتبت (ص) هم نزول را با مروجرئیل نسبت داده نه بخداوند .

گر حفظ مراتب نکنی زندگی در صفحه ۲۰۷

قبض و بسط را در مقام نفس اماره دانسته و خوف و رجاء را نسبت بنفس لواحه داده است
نشانه اینست که از عرفان و مقاماتش هیچ اطلاع و خبری ندارد.
حضرت نجیب‌الدین رضا فرموده است.

| | |
|------------------------------|-------------------------------|
| این تصور این تخیل لعبتی است | تا تو طفلی پس بدانت حاجتی است |
| چون زطفلی رست جان شد در وصال | فارغ از حس است و تصویر و خیال |
| اهل معنی را بدعوی کار نیست | زانکه او را پرده پندار نیست |
| کی بکار غیر پردازد فتی | مرتعمین گردیده از حق برهدی |

حافظ می‌گوید .

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| با مدعی‌مگوئید اسرار عشق و مستی | تا بیخبر بمیرد در عین خود پرستی |
| شیخ سعدی نیز آورده است . | |
| ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز | کان سوخته را جان شد و آواز نیامد |
| این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند | کانرا که خیر شد خبری باز نیامد |

پیمان یغمائی - سمنان

راه پیشینیان

| | |
|-------------------------------------|-----------------------------------|
| دلم گرفته ز پرت و پلای بدبینان | بر آن سرم که شوم رهنمای غم‌گینان |
| به‌جان پاك دلان درد غم ز بدبینی است | زمانه دشمن کس نیست هیچ‌جز اینان |
| شراب خوار تبه‌کار رانده از همه جا | زمستی است که دم می‌زند زمسکینان |
| قمار باز که جز بوریا ندیده به عمر | چرا نباشد خصم حریر بالینان |
| گلی ز گلشن عرفان نه چیده چون بیند | همای عشق و سعادت به دست گل‌چینان |
| شگفت آن که ز فرط حسد شود خفاش | غمین ز شوکت و جاه و جلال شاهینان |
| بلی تصور این آرزو نخواهد شد | مگر ز فکرت پوچ و پلید بی‌دینان |
| اسیریش و کم‌تن محال و ممتنع است | که در زمانه شود هم طراز جان‌بینان |
| مباد آن که توقع کنند از (پیمان) | رهی به طرز سخن جز ره نخستینان |

دستوری در نویسندگی و داستان سرایی

در شماره شهریور ۱۳۴۸ «ینما» باز داستانی بقلم آقای وجدانی خواندم که «ماه بانو» عنوانش بود. چه داستان خوبی است و چه نوشته است. دلم میخواست صدها نسخه از آن برمیداشتم و برای هموطنان جوانم که شوقی بدستان نویسی دارند میفرستادم و میگفتم نمونه خوب میخواهید این. سرمشق سزاوار میجوئید این. خواهند گفت این انشاء و طرز نگارش با آنهمه ابیات مناسب و شواهدی که عبارت را ترصیح نموده و آنهمه ضرب المثلها و اصطلاحات و تعابیر و حتی خود موضوع تعلق بزمان گذشته دارد و امروز باید خشت نواز قالب تازه زد و باید انشاء دیگری را متداول ساخت که با تحولات و دگرگونی زندگانی کنونی ما متناسب باشد. بسیار خوب، حرفی است حسابی و مام حرفی نداریم که داستان سرایان جوان و نامجوی ما جد و جهد داشته باشند که نوبر و متاع تازه ای بیازار بیاورند ولی بشرط آنکه مانند انشاء و طرز و سبک تحریر وجدانی دلنشین و لذت بخش باشد و از لحاظ صرف و نحو صحیح و از حیث فصاحت استوار و رسا نه آنکه بقول دکتر محمد علی اسلامی (در مجله «نگین» شماره تیر ۱۳۴۸) نگارش لغوه ای خام باشد که حتی ممکن است پاره ای از خوانندگان فارسی زبان هم (که واقعا دلشان میخواهد چیز بخوانند و تفریحی بکنند و بر سرمایه اندک معنوی خود قدری بیفزایند و باین قصد و نیت از عایدات قلیل خود که شاید همیشه کفاف نان و آب آنها و کسان آنها را هم نمیدهد مبلغی که بخرید کتاب و مجله و روزنامه مصروف میدارند) درست از آن سر بدر نیارند. دکتر محمد علی اسلامی در این باب چنین نوشته است و مطلب را بقدری خوب بیان کرده است که البته و صد البته همانا بهتر که عین عبارت ایشان را اینجا نقل نمایم: مینویسد:

«من انکار نمیکنم که هم در شعر و هم در نثر امروز ایران استعداد های خوبی دیده میشوند و اینها هستند که باید دور از زرق و برق و شهرتزدگی ادبیات ایران را مبین جنبه های مثبت و خلاق روح ایرانی بسازند و حقیقت این است که من بنامهای شناخته شده، از چند نفر که بگذریم چندان اعتقادی ندارم. فقدان اصالت و حرص خود نمائی آثار آنها را مثل آدامک کوچکی کرده است یعنی میشود کمی با آنها سرگرم شد ولی با آدم همنفسی پیدا نمیکنند.»

اسلامی درباره آنچه در فوق گذشت این داوری بسیار استادانه و بلیغ و شیوا را دارد که چون عین حقیقت و آئینه تمام نمای واقعیت بود راقم این سطور را سخت محظوظ داشت و الحق که با کلماتی معدود نکته و معنایی را بیان نموده است که عقده دل شده بود و نمیدانستم بچه زبان توجیه نمایم. اسلامی مینویسد:

«یکی از شیوه هایی که نشانه متجدد بودن شناخته شده نثر ابتر، بی فعل، کج

و کوله، و سگسکه ایست.

وقتی باین کلمه « سسکه‌ای » رسیدم که کاملاً وصف الحال شیوه و سبک انشاء بعضی از داستان‌سرایان امروزی‌ها شده است بیاد مرحوم محمد قزوینی افتادم که یادش بخیراگر زنده و حاضر بود از فرط شوق برپا میخواست و آفرین میخواند و میفرمود « الحق بهزار دانه اشرفی میارزد و یک قطار شتر سرخ مو ناز شست دارد ».

من بارها گفته‌ام و بار دیگر میگویم که من این جوانانی را که در این اواخر فارسی را طوری مینویسند که دلپسند نیست و از یک فرسخی بوی ترجمه میدهد و از آنچه میتوان آنرا روح زبان فارسی نامید خالی و عاری است (و چه بسا حتی اشخاص درس خوانده و زبان‌دان هم باسانی معنی و مفهوم پاره‌ای از جمله‌ها و عبارات آنرا نمیفهمند) مقصر نمیدانم و خوب میدانم که عموماً چون قبل از آنکه زبان مادری خود را خوب یاد گرفته باشند چه در داخله و چه در خارجه مشغول تحصیل علوم گردیده‌اند بزبانهای فرنگی آشنا شده‌اند ، و چیزهای فراوانی فهمیده‌اند و با دنیائی از معرفت و هنر آشنا شده‌اند و امروز که بایران برگشته‌اند دلشان میخواهد آنچه را آموخته‌اند و احساس کرده‌اند (بحکم آنکه علم و معرفت حس رسالت را برمیآنگیزد) بدیگران هم بگویند و چون فارسی را درست نمیدانند مجبور میشوند زبان و انشاء تازهای از خود درآورند و حکم گنگهای خواب دیده را دارند و چون خودشان مطلبی را که مینویسند میفهمند تصور میکنند هر خواننده‌ای خواهد فهمید .

مقصر آنها نیستند ، مقصر ما هستیم که در دبیرستان زبان فارسی را باین جوانان چنانکه شاید و باید درس ندادیم ، چرا ندادیم ، برای آنکه چه بسا خودمان هم درست یاد نگرفته بودیم و طریق درس دادن را کما هو حقه نمیدانستیم و کتابهای تدریسی خوب و شایسته‌ای هم نداشتیم و خلاصه آنکه جوانانمان را بخارجه فرستادیم در حالی که زبان مادری خود را درست نمیدانستند و امروز که عالم و فاضل (از لحاظ آنچه از علوم و فنون بزبان خارجی فرا گرفته‌اند) بوطنشان برگشته‌اند بدیهی است که بحکم « از کوزه برون همان تراود که در اوست » با زبان و قلمی چیز مینویسند که کاملاً صیغه بیگانه دارد و خیال میکنند فارسی است در صورتی که فارسی نیست و تنها جامه نارسائی از فارسی در بردارد و فارسی‌نماست نه فارسی واقعی . يك مثال بارز این کیفیت که نظایر آن بحد و ففور رسیده است استعمال فراوانی است که جوانان امروزی ما در این اوقات اخیر از کلمه « محتوی » مینمایند که مستقیماً از زبانهای فرنگی و مثلاً از زبان فرانسه و از کلمه « کنتنو » گرفته‌اند و درست همان معنی محتوی را میدهد (چنانکه فی‌المثل میگویند « محتوی این نمایشنامه داستانی است عاشقانه » یا « محتوی این بسته نبات و شکر پنیر است ») که هم در مورد مادیات و هم در مورد معنویات محل استعمال دارد ولی در زبان ما یعنی زبان فارسی ندیده‌ام که بدین معنی (در مورد معنویات) استعمال

۱- بخاطر دارم که شادروان محمد علی فروغی میفرمود کار بجائی کشیده است که برای فهمیدن مطالبی که بصورت مقاله و رساله و کتاب از زبانهای خارجی بفارسی ترجمه میکنند و بچاپ میرسد بساید متن فرنگی اصلی را بدست بیاورم والا محال است که بتوانم بفهمم که مترجم چه میخواست است بگوید و خدا گواه است که من حتی امروز هم هنوز با همین کیفیت گاهی مواجه میشوم .

شده باشد. همین الآن بکتابهای لغتی که در دسترس بود مراجعه نمودم تا معلوم شود که آیا در زبان فارسی این کلمه «محتوی» در مقام معنی و مضمون و موضوع و محمول هم آمده است یا نه و در هیچکدام پیدا نشد و همینقدر معلوم گردید که از مصدر این کلمه عربی صیغه‌هایی مشتق میگردد که گاهی در مورد معنویات هم استعمال میشود ولی در زبان فارسی کلمه «محتوی» را در این قبیل موارد استعمال نکرده‌اند. ادعای من محتاج ادله و بینه و برهان نیست و هر کس بقدر کافی با زبان فارسی سروکار داشته باشد میداند که در نگارش‌های پاره‌ای از جوانان ما (همه نمیگویم) نظایر این کلمات و تعابیر و اصطلاحات که سخت بوی ترجمه میدهد بچه میزان زیاد شده است و در نتیجه زبان فارسی دارد رفته رفته بصورتی درمیآید که فارسی زبانان معمولی کوچه و بازاری و حتی کسانی که فارسی را خوب میدانند درست از آن سردر نمی‌آورند و خلاصه آنکه زبان ما بصورتی درمیآید که گرتو بیینی نشناسیش باز.

یکی از وظایف نویسندگان حفظ و حراست زبان است بمیزانی که منطقی و معقول باشد و بخاطر داریم که در سوابق ایام اصطلاح «نقطه نظر» در میان ما باندازه‌ای متداول شده بود که حد و حصر نداشت و سرانجام شادروان محمد علی فروغی شرحی در این باب نوشت و معنی حقیقی این اصطلاح را بیان فرمود و موارد مجاز استعمال آنرا بر ما مکشوف ساخت و اکنون دیگر بندرت بگوش میرسد و «از نظر» و «از حیث» و «از لحاظ» جای آنرا گرفته است ولی افسوس که صدها تعابیر و اصطلاحات اجنبی دیگر (آنهم بدون ضرورت و لزوم) جای آنرا گرفته است و بیم آن میرود زبان فارسی را از قواره طبیعی خود خارج سازد.

نویسندگانی از زمره آقای وجدانی ازین نظر سزاوار تحسین و تکریمند که فارسی را از لحاظ املاء و انشاء درست و فصیح مینویسند و از طرف دیگر در پی مطالب و موضوعهای نادر و غریب و عجیب نیستند بلکه عموماً همان وقایع و حوادثی را برای ما حکایت میکنند که چه بسا اتفاق افتاده و میافتد و در ذهن و خاطر اغلب هموطنان ما حاضر و مشهود است و داستان آن در گوش ما حکم نغمه آشنا را دارد و همچنانکه هنوز هم از بانگ درای و صدای جرس و زنگ و زنگوله قاطر و شترکاروانیان (هر چند این اوقات کمتر بگوش میرسد) لذت میبریم و ما را در عالم رؤیای پر کیف و خالی وارد میسازد که ساختگی و قلابی و اجنبی نیست و اصالت دارد و مال طلق خودمان است و هر ایرانی شیر پاک خورده‌ای هر قدر هم فرنگی مآب شده باشد از شنیدن آن لذتی میبرد که تا برگ و ریشه روح و روانش تأثیر می‌بخشد.

در خاطر دارم که دوست عزیز من شادروان استاد باقر هوشیار پس از آنکه تحصیلات خود را در آلمان به پایان رسانید و بمقام اجتهاد و «دکتری» رسید و بطهران برگشت با آنکه بزبان فارسی مقالات شیوائی نوشته بود (از آن جمله در مجله «علم و هنر» منطبقه برلن و) شعر فارسی هم میگفت با اینهمه باز در یکی از مدرسه‌های قدیمی پایتخت آخوند عمامه بسر فاضلی را پیدا کرد و مدتی در نزد او زانو زد و درس خواند تا با طرز تدریس و بیان و نگارش زبان فارسی چنانکه شاید و باید آشنا شد. ای کاش جوانان ما که درس خوانده و دنیا دیده و چیزها فهمیده از خارج بایران بر میگردند بان مرحوم تاسی میگردند و شاگردی نکرده مقام

استادی را نمی‌پذیرفتند که عرض خود برده مایه زحمت دیگران باشند .

داستانهای آقای وجدانی و داستانهای دیگری که بقلم چند تن از جوانان ما بزبان فارسی حسابی نوشته میشود و خدا را شکر رفته رفته روپزاید است سرمشق خوبی است برای فارسی نویسی و داستانرایی ، بدیهی و آشکار است که آقای وجدانی از آنچه خود دیده و شنیده است با ما سخن میراند و لهذا هر چه میگوید کاملاً سکه خودمانی دارد و مهر اصالت بر آن خورده است .

ما نباید تصور کنیم که طرز زندگی ما یکباره چنان تغییر یافته که دیگر اثری از آثار گذشته و گذشتگان در آن باقی نمانده است ، اگر کسی درست بدقت رسیدگی کند و بنظر تعمق بنگرد خواهد دید که در این سی و چهار سال اخیر اکثریت کامل (بعقیده ما در حدود نود درصد) تمام رمانها و داستانهای که بزبان فارسی نوشته شده است مربوط به مطالب و معانی و موضوعهای است که در بین پدران و پدران پدران ما در گذشته ساری و جاری بوده است و هنوز هم زنده و ساری و باقی است و حتی بعضی از آن با شدت جریان دارد و متداول است . من در همین اوقات اخیر در ناف اروپا مکرر شاهد و ناظر بوده‌ام که وقتی يك نفر از هموطنان ما عازم مسافرت دور و دراری بود کسانش او را از زیر قرآن رد میکردند و در موقع عروسی نقل بر سر عروس میریختند و در میان حضار شاهی مسکوک نقره پخش میکردند و در موقع ختنه سوران فرزندان و لیمه میدادند و همینکه کسی عطسه میکرد « خیر باشد » باو میگفتند و اگر احیاناً کسی عطسه میکرد در عملی که میخواست انجام بدهد و در شرف انجام دادن آن بود (مثلاً وارد « آسانسور » شدن و یا سوار اتومبیل شدن و نظایر آن) برایش تردید حاصل میشد و تأمل میکرد و صدها و هزارها نمونه‌های دیگری از همین قبیل که همه میرساند که باین زودی و آسانی رسوم و عادات و طرز فکر و عمل گذشته از میان نمیرود و همین رسوم و عادات و اطوار و اقوال و همین امثال و اصطلاحات است که خوب یا بد و زشت یا زیبا هسته زندگی معنوی هر قوم و جماعتی را تشکیل میدهد . داستانهای آقای وجدانی لبریز است از اشارات و دقایق و نکاتی که همه مبین این کیفیات است و هنر زفرنگی مآبی خشک و خالی و ظاهری ما نتوانسته از میان ببرد و ریشه کن نماید و حالا که خودمانیم شاید چندان حسن و لطف و علتی هم ندارد که از میان برود - مگر فرنگیها صدها عادات و رسوم دارند که بکلی بی‌اساس و مبنی بر موهومات و خرافات است و رویهمرفته چندان لطمه و خللی هم بزندگان روزره آنها وارد نمیسازد و مانع ترقی و پیشرفت و رفاه و سعادت مندی هم نمیکرد .

در همین ایام اخیر در روزنامه «لاتریبون» منطبعه ژنو که روزنامه معتبر و کثیرالانتشاری است مقاله‌ای دیدم درباره منجمهائی که ادعای غیبگوئی دارند و از قرار معلوم بازارشان سخت رواج است و رواج روزافزون دارد . مگر بسیاری از روزنامه‌ها و مجله‌های فرانکستان و حتی بعضی از مجله‌های که جنبه خصوصی علمی و فنی دارد مرتباً در تحت عنوان «هوروسکوپ» ۳ مرتباً (عموماً هفته یا ماهی يك بار) جدولی بچاپ نمیرسانند که وقایع و حوادثی را که در عرض آن هفته یا آن ماه در زندگی ما بر حسب آنکه در چه برجی از بروج دوازده گانه بدنیا آمده‌ایم پیش خواهد آمد پیشگوئی میکند (از لحاظ سلامتی و عشق و کار و غیره) و اشخاص

بی شماری هم (حتی خود من) مرتباً آن جدولهارا میخوانیم ولو اعتقاد محکمی هم بدان نداشته باشیم .

مگر روزنامه‌های معتبر فرنگستان در آغاز هر سال نوی از زبان غیب‌گویان و منجمین^۳ و ستاره شناسان وقایع و حوادث مهم سال آینده را درستونهای خود با آب و تاب هر چه تمامتر مندرج نمایند . ۳. روزنامه نامبرده در فوق یعنی « لاتریبون » در پایان مقاله خود در باب غیب‌گوئی اخترشناسان صورتی از کتا بهائی داده است که اخیراً درباره « آسترولوگی » و اختر شناسی غیب‌گویان انتشار یافته و شش کتابی را که بزبان فرانسه بچاپ رسیده و نسبتاً حایز اهمیت بیشتری است نام برده است و هر شش از جانب ناشرین معتبر و بنام ما نند « هاشت » و « مرکور فرانسه » و « فایارد » بطبع رسیده است .

حالا امیدوارم باز کسانی که این سطور را میخوانند ۵ نکویند فلانی کهنه پرست و بنده و اسیر خرافات و هوادار همین موهومات و اباطیل است . راقم این سطور در کتاب « صحرای محشر » زیر آب بسیاری ازین معتقدات را زده است و هرگز از این امامزاده‌ها معجز و کرامتی ندیده است که طرفدار آن شده باشد ولی میگوید که همین چیزهاست که « فولکلور » هر قومی را تشکیل میدهد و نویسندگان و شعرا و نمایشنامه نویسان و داستانسرایانی باید آنها را در آثار خود نشان بدهند تا مردم بخوانند و کم کم در تحت تأثیر و نفس آنها چشم و گوششان باز شود و قوه تمیزشان تیز گردد و آنچه را ناپسند و زیان آمیز است دور بیندازند و شاید عاقبت روزی برسد که حق جای باطل را بگیرد (گرچه عموماً باطل تازه‌ای جای باطل کهنه را میگیرد و بقول حافظ عمر نوع بشر به سودای بتان میکندد) .

بر گردیم بداستان « ماه بانو » . داستانی است بغایت دلغریب و عبرت انگیز . از هنر و قدرت آقای وجدانی گرچه هر قدر بگوئیم باز کم گفته‌ایم . خداوند بنویسنده آن توفیق و دماغ و مجال عطا فرماید تا نظایر آنرا بسیار بنویسند . همه حق دارند که چشم براه داستانهای دیگری بقلم کم نظیر نویسنده باشند و ارادتمند خالص و خلص آقای وجدانی نیز امیدوار است که ایشان به بهانه اینک که شب رفت و حدیث ما پایان نرسید شب راجه گنه حدیث (یا قصه) ما بود دراز تا میتوانند داستانهای خود را مفصل تر بروی کاغذ بیاورند و یقین قطعی داشته باشند که لذت روحی رساندن ثواب بزرگی است و اجر جمیل دارد .

مجله ادبی یغما ماهیانه

مؤسس و مدیر : حبیب یغمائی
 دفتر مجله : طهران - شاه آباد - کوچه ظهیر الاسلام
 تلفون : دفتر مجله ۳۰۵۳۴۴ - ۷۷۵۳۳۸
 اشتراك : سالیانه سی تومان - خارجه سه لیره - تك شماره سه تومان .

یادی از سری

سال‌هایی که در دوره اول دبیرستان تحصیل می‌کردم، در منزل یکی از اقوام باشخصی نابینا بر خوردم که بعدها وی را با مرحوم پدرم نیز آشنا و دوست یافتم. و در رفت و آمدی که گاه و بیگاه با پدرم داشت علاوه بر معاشرت و مصاحبت هر زمان که فرصتی دست میداد توسط پدرم برایش کتاب و یارو زنامه خوانده میشد. روزی از هویتش جو یاشدم، پدرم اظهار داشت که مشارالیه سری شاعر نابینای قاینی است، باقتضای سن و سال تصور کردم که هر کس کور باشد شاعر و یا هر شاعری کور است.

بعداً نیز جست‌وجو و گریخته می‌دیدم که دیگران هم از خواندن کتاب و مجله برای وی مضایقه و امتناعی ندارند. از دیدار اولیه سه چهار سال گذشت و یک شب که درس کمتری داشتم و سری در منزل ما بود، پدرم فرمود برایش کتاب بخوانم امر پدر را اطاعت نمودم و نتیجه این شد که از آن تاریخ بعد، در چنین مواقعی کتابخوانی بمن محول گردد و عنداللزوم اشعار جدیدی را که می‌سرود یادداشت می‌کردم. این تماس تقریباً نزدیک و مصاحبت بعداً بیشتر و گرمتر با همین کیفیت چندین سال ادامه یافت و موجب شد که علاوه بر آشنائی با بعضی خصوصیات و اخلاق آن مرحوم، از معاشرت و محضرش توشه برگیرم و کسب فیض نمایم و خوشوقتیم که چنین امکانی دست داد تا بتوانم پس از گذشت سیزده سال و چندماه از تاریخ مرگش، از این شاعر نابینای روشندل یادی بنمایم.

بدیع‌الزمان سری بسال ۱۲۷۹ هجری شمسی نابینا در قاین از مادر زاده شد. وی از سادات عالی نسب و جلیل‌القدر قاین است و همانطور که خود در قطعه سنگ مزارش (مندرج در شمارهٔ بهم سال ششم مجله گرامی یغما) گفته، نسبت او به سیزده پشت بسید محمد نوربخش عارف بزرگ و معروف که در ری مدفون است، میرسد. وی در سه سالگی از مادر یتیم شد و قسمتی از دورهٔ جوانی خود را زیر نظر پدرش سید محمد ولی نوربخش گذرانید، و در این دوره اشعاری سرود که باعث شهرتش در قاین گردید، اما بعد از مدتی بنا به جهات و علل خانوادگی به بیرجند آمد و با کمک مادی و معنوی امیر شوکت‌الملک (امیر محمد ابراهیم خان علم پدر بزرگوار و فرهنگ گستر جناب آقای علم وزیر محترم فعلی دربار شاهنشاهی) در این شهر سکونت اختیار نمود و در کسب کمال کوشید، و اشعار بسیاری در این دوره از زندگانی خود سرود. وی شاعری حساس و صریح‌اللهجه و حاضر‌الذهن بود. درسی و هفت سالگی بثلث سامعه نیز دچار گردید و تقریباً قوهٔ شنوایی را از دست بداد. در دوستی و دشمنی پابرجا و راسخ و استوار بود. طبعش روان و در سرودن رباعی و ماده تاریخ مخصوصاً مهارت داشت. (ماده تاریخ هائیکه برای بزرگان این مرز و بوم سروده و برجای گذاشته است شاهد این مدعا است) در خواندن

اشعار چنان مهابت و صلابتی بکار میبرد که شنونده دچار تعجب و شگفتی میشد . معتقد بود که خواندن شعر از سرودنش ساده تر و آسانتر نیست :

خواندن شعر از سرودن آن نیست آسانتر ای برادر جان
این نصیحت بگوش جان بشنو زمین زمینگیر بی سرو سامان ...
گاهی از شعر و شاعری بیزار و عدم تمایل و رضایت خود را ابراز میکرد .
... از فراخی قافیه است چه سود مر ترا وز تنگیش چه زیان ؟
شعر شوم است و شاعران بومند بوم را جاکجاست جزویران ؟

از میان شعرای عصر حاضر باستاند بهار و ایرج میرزا عشق میورزید و همیشه آرزو میکرد که پس از مرگ در جوار آن بزرگواران دفن شود، وقتی باو گفته میشد که رسیدن باین آرزو مشکل نیست ، قاطعانه میفرمود : غیر ممکن و محال است، اما دیدیم که دست روزگار وی را بآرزوی بزرگش نائل کرد و در مقبره ظهیرالدوله مدفونش ساخت .

به مجله یغما ارادت فراوان داشت و آخر همراه بی صبرانه و مشتاقانه منتظر وصول یغما بود .

مراتب وفاداری و فدویتش به دانشمند گرامی جناب آقای فرزانه بحدی بود که در بسیاری از اشعار خود به تناسب این مطلب را ظاهر ساخته است :

... که از جدائی فرزانه بسان سری اعمی

درای وار بهر شهر و هر دیار بنالم
به سبب محروم بودن از دوقوه بسیار مهم (بینائی و شنوائی) دارای حافظه ای فوق العاده قوی بود و علاوه بر اشعار خویش اشعار بی شماری نیز از شعرای متقدم و متأخر بخاطر داشت که باعث اعجاب و شگفتی و حاکی از ذوق و شور بسیار وی بود ،

دارم سرکی ، چه سر؟ سری سودائی در سینه دلی ، چه دل؟ دلی شیدائی
مقتون بتی ، چه بت؟ بتی کز دو لبش خواهم چه؟ دو بوسه ، کی؟ شب تنهائی
به تاریخ و لغت و موسیقی و شعر علاقه وصف ناپذیر خود را ابراز میکرد . در این مورد گوید :

هفت چیز از بجهان دست دهد خوش توان زیست در این دیر خراب
شعر و موسیقی و تاریخ و لغت وقت خوش ، کیسه پسر ، باده ناب
در صنعت الزام چهار لغت : سنجاق ، سماق ، آسیا و ساطور گوید :

سنجاق مزین بموی ای ساده عروس کاین چرخ فلک سماق رویست و عبوس
نی آرد بری ز آسیایش نه سبوس ساطور خوری زدستش ، افسوس ، افسوس
ایضا در مورد لغات : ناودان ، پیل ، ارزن و انگشت گفته است :

گر بام تو ناودانش از سیم و زر است و رپیل دمان بزیر ران تو در است
پیر خسردت به نیم ارزن نخرد ای آنکه دلت چو دست انگشتگر است

سری شاعری شوخ طبع و خوش مشرب بود و همیشه حکایات و روایات و اقوال و داستانهای مختلفی در این زمینه ها بیان میکرد و مطایبات و هزلیات بسیاری بخاطر داشت .

سری رباعی‌هایی نیز بلهجهٔ بیرجندی دارد که برای نمونه چندتای آن نقل میگردد:

| | |
|----------------------------------|---------------------------------|
| تو شاهینی و مو مورم گل مو | تو شیرینی و مو شورم گل مو |
| مدونم برچه (۱) مور هیچی نه مایی | تو چش (۲) داری و مو کورم گل مو |
| مو از بیرجند یو دل شاد دارم | زدست قاینی یو فریاد دارم |
| همیشه خوبیون (۳) بیرجند یوره (۴) | بجون فرزانه که مو وایاد دارم |
| عمو فرزانه تو مور قایی کمو که | به پیش مو همنشینی دمو که (۵) |
| کتاب بر مو مخونی تا بیایم | نگویی برچه که خم گفت برو که (۶) |
| بیایم که گل خوشبو میایه | بیایم که مه تابو میایه |
| بیایم که شه خوبو میایه | امیرزادی (۷) مو از تهر و میایه |

مرحوم سری پس از يك بیماری تقریباً کوتاه در تهران بدرود حیات گفت (سال ۱۳۳۵) و همانطور که گذشت در گورستان ظهیرالدوله که منتهای آرزویش بود در کنار بهار و ایرج آرمید سال‌ها پیش اشعار پراکنده وی بدستور جناب آقای علم وزیر معظم و محترم دربار شاهنشاهی جمع‌آوری و بمنظور چاپ و انتشار بتهران ارسال گردیده است، اما گویا هنوز بچاپ نرسیده باشد. (رحمة الله علیه)

مجلهٔ یغما - از مرحوم سری چند قطعه شعر در مجله چاپ شده و شرح احوالی از او نیز، بقلم مرحوم اورنگ، در شمارهٔ آذرماه ۱۳۳۲ به عنوان نایب‌نای روشن‌دل. مرحوم سری مورد عنایت خاص جناب علم‌وزیر دربار شاهنشاهی بود چنان که اکنون صباهست و این سعادت شاعران بیرجندی راست. از دوست عزیز آقای فرزین ممنونیم که از این شاعر حساس یاد فرمودند.

- ۱- (برای چه، چرا) ۲- (چشم) ۳- (خوبی‌های) ۴- (را)
 ۵- (لحظهٔ کمی) ۶- (برای اینکه) ۷- (امیرزاده منظور جناب آقای علم است)



من که خاک است کنون ماوایم

سری‌ام سری نا بینایم

وفیات معاصران

فوت میر کار آقا رحمہ اللہ

۱۳۸۹ ہجری قمری



عالم ربانی ، ابوالقاسم بن حاج زین-
المابدین بن حاج محمد کریم خان کرمانی
معروف به «سرکار آقا» پیشوای بزرگوار
فرقہ شیخیہ دوساعت ونیم بعد ازظہر جمعہ
ہفدہم رمضان المبارک ۱۳۸۹ [= ۷ آذرماه
۱۳۴۸] درمشہدمقدس بمرض قلبی درہفتادو
دوسالگی رخت ازسرای فانی بہجہان جاودانی
برد، ودرحرم امام ہشتم درپائین پای حضرت
رضا (ع) مدفون گشت.

مرحوم ابوالقاسم خان سرکار آقا را فضایی
ومعلوماتی عالی بود. درحدود بیست جلد تألیف
دارد کہ از نظر انشاء فارسی و عربی بسیار
لطیف و دقیق است ازخوی و خاق و رفتار و
گفتار و لطف سخن کمتر عدیل داشت. پاک

نهاد و نجیب و گشاده روی و مہربان بود. ازہر گونه ناروائی ہا بر کناری و بیزاری می جست، بد کسی
را نمی خواست و بد کسی را نمی گفت. درکارہای خیر پیش قدم و راہنما بود، یاری درماندگان،
دلجوئی مصیبت دیدگان، راہنمائی راہ جویندگان را از وظایف اصلی خود می دانست.

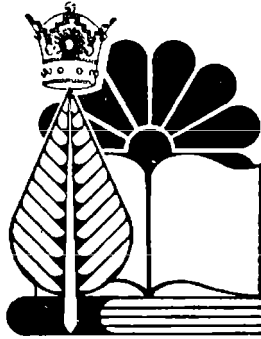
«ستون خرد بود بالای او» «بہ دل های صاحب دلان جای او»

مرحوم «سرکار آقا» اوقات خود را ہموارہ بہ عبادت و اذکار و تلاوت قرآن مجید و
زیارت قبور ائمہ و مطالعہ و تألیف کتب می گذراند، و عنکام فراغت، در احیای موات و ایجاد
قنوات و حفر چاہ و آبادی اراضی و کشت زاران دستور و اقدام می فرمود، و از این راہ وسایل
زندگانی مادی را تأمین می کرد.

دربارہ عقاید شیخیہ و احوال شیوخ این سلسلہ استاد اجل سید محمد علی جمالزادہ
شرحی مبسوط مرقوم داشته اند کہ درمجلد چہاردم مجلہ یغما (سال ۱۳۴۰) چاپ شدہ، با
تصاویر بزرگان این طایفہ. شیخیہ را در اصول و فروع با دیگر فرق مسلمانان اختلافی بارز
نیست جز این کہ در تکریم و تعظیم ائمہ شیعہ مبالغہ می کنند. درالمنجد آمدہ:

شیخی او شیخیة: طائفة من الشيعة في فارس سميت بهذا الاسم لاتباعها الشيخ احمد بن

زین الدین الاحسامی تمتاز بتکریم الائمة الاثنی عشر.



امشارات بنیاد فرهنگ ایران

برای کتاب خوانان و کتاب جویان :

همای و همایون

از

ابوالعطا کمال الدین محمود بن علی بن محمود

خواجوی کرمانی

« خواجو » کرمانی از بزرگان شاعران این سرزمین است که در قرن هشتم می زیسته در عظمت وی همین بس که خواجه حافظ شیرازی درباره اش می فرماید :

استاد غزل سعدی است پیش همه کس اما

دارد سخن حافظ طرز غزل خواجو

غزلیات خواجو بسیار لطیف و با حال است و بعضی از آنها با غزل های خوب حافظ

پهلوی به پهلوی می زند چون این غزل :

پیش صاحب نظران ملک سلیمان باد است

بل که آن است سلیمان که ز ملک آزاد است

جز از غزلیات که در چند قسمت و به چند نام است ، خواجورا چندین مثنوی است :

« کمال نامه » ، « روضة الانوار » ، « گل و نروز » ، « گوهر نامه » و « همای و همایون » .

از کلیات خواجو نسخه هایی بسیار قدیم از عصر خود شاعر در دست است باین معنی که نسخه موجود در کتابخانه ملک سه سال پیش از مرگ شاعر یعنی در سال ۷۵۰ هجری کتابت شده ، و همچنین نسخی دیگر که در کتب خانه های لندن و ولین گراد و طهران و مشهد و فرهنگستان علوم از بکستان و فرهنگستان علوم شوروی نگاهبانی می شود ، و این همه گنجی است بی بها !

از مثنوی‌های معروف « خواجه » داستان عشقی « همای و همایون » است که در لاهور و بمبئی بچاپ رسیده و هم این مثنوی است که اخیراً با قطع و چاپ و کاغذی مرغوب پس از مقابله با چند نسخه معتبر، و تصحیح دقیق به چاپ رسیده و چون دیگر کتاب‌های خوب و با ارزش این عصر از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران است با همکاری انستیتوی ملل آسیائی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی و فرهنگستان علوم جمهوری تاجیکستان شوروی . مدیر کل بنیاد فرهنگ ایران دکتر خاندلری باغباراتی بسیار خودمانی و نکاتی بسیار لطیف مقدمه‌ای بر کتاب نوشته که گویاتر و لطیف‌تر از آن نمیتوان گفت. این جمله از آن مقدمه است:

« آثار ادبی زبان فارسی میراث مشترک ایرانیان امروز و همه کشورهای دیگری است که هر یک ، هم در پدید آوردن ، و هم در عزیز داشتن آنها دخیل و شریک بوده‌اند . آثار رودکی اگرچه از مردم سرزمینی بوده است که امروز تاجیکستان خوانده می‌شود متعلق به ایرانیان است .

شعر عنصری بلخی ، با آن که امروز بلخ جزء کشور افغانستان شمرده می‌شود ، به ایران و ایرانیان تعلق دارد ، در مقابل باید گفت که فردوسی طوسی و خاقانی شروانی و نظامی گنجوی ، و سعدی و حافظ شیرازی و خواجهی کرمانی و نظیری نیشابوری ، و ظهوری ترشیزی ، و صائب تبریزی ، و کلیم کاشانی و صدها از این نامداران همان قدر که ایرانی‌اند تاجیک و افغانی‌اند و هندی و پاکستانی ...»

حق همین است ادب و هنر مرز نمی‌شناسد زبان ادبی این سرزمین پهناور را به هر نام می‌خواهید بخوانید : پارسی ، تاجیکی ، دری ، افغانی ، ... و شاعران و بزرگان این منطقه را نیز به هر کشوری می‌خواهید منسوب دارید تاجیکی ، افغانی ، پاکستانی ، ایرانی ... مصحح دانشمند کتاب کمال عینی از سرزمین تاجیکستان یعنی هم شهری رودکی است. دل بستگی دانشمندی تاجیکی را به شاعری کرمانی چه نام و عنوان باید داد ، جز پیوستگی معنوی ؟ این دانشمند محترم سال‌ها عمر عزیز را صرف استقصاء و کنجکاوی و عکس برداری آثار خواجه و تصفح و تحقیق و تصحیح فرموده تا نسخه‌ای نفیس و دقیق باهل ادب اهدا کرده است . از آن جناب امتنان داریم و از بنیاد فرهنگ ایران امتنانی دیگر که دانشمندان هم‌زبان را از تاجیک و افغان و دیگر نقاط در احیای مآثر زبانی که از همگان است برمی‌انگیزد و تحسین و تشویق می‌فرماید .

مثنوی همای و همایون اشعاری استوار و لطیف دارد که نمونه‌ای از آن برای درج انتخاب شده بود اما بهتر این است که خوانندگان ، کتاب را ببینند و از سر تا بن بخوانند. خواجه این مثنوی را در سی سالگی ساخته و کم شاعری است که در این سن اشعاری بدین پختگی و پرمغزی بتواند گفت :

که اکنون ز دور سپهری که گشت سه ده سال از عمر من در گذشت
دو نکته را در خور یادآوری می‌داند :

در يك مورد تصور می‌رود حاشیه بر متن مرجح باشد :

فروزنده شمسۀ خاوری فرازنده طاق نیلوفری (ص ۱)

که مصحح فرازنده را در حاشیه نقل و در متن پرازنده را انتخاب فرموده است. دیگر اشتباهی است در این بیت که پادشاهی بجای پادشایی آمده ص ۳ س ۱۲

گدایان گهی پادشایی کنند که از پادشاهان گدائی کنند
در بیت ۱۳ صفحه ۹ نیز تصور می‌رود منکر درست باشد بجای منگر
در آن هول منگر توام دست گیر که نبود برون از توام دستگیر
و ظاهراً این سه مورد اشتباهات مطبعی است .

از جناب کمال‌عینی استدعا و التماس است که همزبانان ایرانی را از این گونه تحقیقات
بازهم بهره رسانند و در احیای نام بزرگان ادب بر جهان ادب منت گذارند .
بهای کتاب ۱۵ تومان است و ارزان است .

یادنامه تومانیان

تومانیان شاعر بزرگ ارمنی است که در ۱۸۶۹ مسیحی تولد یافته و در سال ۱۹۲۳
به جهان دیگر شده است. به مناسبت یکصدمین سال تولد وی برادران طوماسیان نمونه‌ای از
اشعار وی را که به فارسی ترجمه شده انتشار داده‌اند . ترجمه اشعار به وسیله دوتن شاعر
نامبردار و با ذوق ایران « سایه » و « نادرپور » انجام پذیرفته . بنده با ادبیات ارمنی هیچ آشنا
نیستم اما ترجمه نادرپور و سایه در نهایت زیبایی و شیوایی است، کلمات مناسب و لطیف، و ترکیب
عبارات شایسته و عالی ، و آهنگ گیرا و بیدارکننده است . چنین می‌نماید که اصل شعر ارمنی
بسیار خوب است که ترجمه‌اش بدین خوبی از کار درآمده .

یکی از قطعات کتاب داستان پروانه است که از لطف و رقت و اندیشه قطعات پوشکین را
به خاطر می‌آورد. « دژ تموک » نیز بسیار عالی است، و چنان که شاعر اشاره کرده « شاهنامه فردوسی
چونین داستانی نیست مگر در پادشاهی شاپور ذوالاکتاف آن هم نه به مضمونی که شاعر یاد
کرده است .

چاپ و کاغذ کتاب در نهایت زیبایی است و تصاویر رنگین آن بر ارزش کتاب می‌افزاید
مخصوصاً تصویر صفحه ۱۷ و اما تصویر صفحه ۵۴ که دژ بانورا از بام با سرفرومی افکنند، جامه
بدان سان به پیکر چسبان نیست. تا نظر نقاشان چه باشد چه بنده را از نقاشی هیچ سر رشته نیست.
« بنیاد ادبی برادران طوماسیان » در نظر دارد که آثار ادبی بزرگان ارمنی را به همین
روش انتشار دهد . هیچ‌گونه اقدامی در نزدیکی و یگانگی اقلیت کشوری بدین پایه با ارزش
و مؤثر نیست. توفیق این بنیاد نورا از خداوند تعالی مسئلت دارد.

راهنمای مجله‌های ایران

از انتشارات بسیار مفید و ارجمند وزارت علوم و آموزش عالی است . در این مجموعه
نام و نشان همه مجلاتی که امروزه در ایران منتشر می‌شود فراهم آمده است. و از نظر تاریخ
فرهنگ ایران بسیار لازم است، چنان که از فهرستی که مجله کاوه در نیم قرن قبل در این باره
تنظیم فرموده استفاده‌ها می‌توان برد . خوب است چونین فهرستی درباره روزنامه‌ها نیز
مرتب شود .

درباره مجله یغما خوب بود این توضیح را مرقوم می‌داشتند : « و اما نده‌ترین ، و
مسکین‌ترین ، مجله ادبی ایران »

نشریات سازمان مرکزی تعاون کشور

سازمان مرکزی تعاون کشور به فرمان شاهنشاه تحت نظر آقای نخست‌وزیر از ۲۳ اردیبهشت شروع به کار کرده و در این مدت کوتاه موفقیت‌هایی بدست آورده که از جمله انتشار ۳۱ جلد کتاب در رشته‌های مختلف است که چند جلد اخیر آن به دفتر مجلهٔ یغما رسیده است. این نشریات که متضمن موضوعات سودمند و از جهت چاپ و نفاست نیز شایان توجه است عبارتند از: تعاون در دنیای کنونی (شماره ۲۵) ، اصول تعاون در دنیای معاصر (شماره ۲۶) ، وسایل سمعی و بصری در آموزش تعاون (۲۷) ، بیمهٔ تعاونی (۲۸) ، گزارشی دربارهٔ اصول تعاون (۲۹) ، مدیریت در شرکت‌های تعاونی (۳۰) ، مالکیت املاک مزروعی و تعاون (۳۱) . یادآوری این نکته بجاست که در این کتاب‌ها کمترین اشتباه مطبعی نیست که متصدی تصحیح کمال اجتماعی است و او در فن تصحیح به حد کمال است .

ولی عهدی در ایران باستان

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر . بمناسبت جشن فرهنگ و هنر در آبان‌ماه ۱۳۴۸ - با چاپ و کاغذ مرغوب - از علی‌قلی اعتمادمقدم .

شاه و مردم

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر - از علی‌قلی اعتمادمقدم . با چاپ و کاغذ عالی .

نامهٔ آسمان قدسی

شمارهٔ مسلسل ۳۱ مشتمل بر مقالات با ارزش تاریخی به کوشش تقی‌بینش . در ۱۴۰ صفحه به قطع مجلهٔ یغما .

سفرنامه گاروی

از انتشارات اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی (به مناسبت جشن فرهنگ و هنر) . کاری ایتالیائی در اواخر صفویه بایران آمده و مشاهدات خود را که خواندنی است تألیف کرده . دونفر از استادان طراز اول ایران (دکتر عباس نخجوانی ، عبدالعلی کارنگ) این سفرنامه را به فارسی فصیح ترجمه کرده‌اند (بها تعیین نشده است) .

مجلهٔ بررسی‌های تاریخی

شماره ۲ و ۳ این نشریه در یک مجلد است . و متضمن مطالب و نقشه‌ها و تصاویر رنگی و نامه‌ها و خطوط و کتیبه‌ها و خاتم‌های سلاطین صفوی و فرمان‌های شاهان ، که همه خواندنی و دیدنی است .

عارفی از خراسان

در احوال عارف بزرگوار ابوسعید ابوالخیر به تحقیق استاد اجل دکتر فلامحسین یوسفی . در ۶۰ صفحه با کاغذ و چاپ عالی .

امیر روشنی ضمیر

دراحوال عنصر المعالی کیکوس از پادشاهان آل زیار مؤلف قابوس نامه تحقیق استاد بزرگوار دکتر غلامحسین یوسفی با کاغذ و چاپ عالی.

تاج و تخت

از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر به مناسبت جشن فرهنگ و هنر تحقیق صادق کیامعاون وزارت فرهنگ و هنر با چاپ و کاغذ بسیار عالی.

لاله داغدار

به منظور وجه استعمال کلمه «لاله» در ادب فارسی و ترکی ترجمه احمد احمدی استاد ادبیات فارسی در مشهد.

منتخب المعجم شمس قیس رازی

به تصحیح آقای دکتر ناصرالدین شاه حسینی استاد و معاون دانشکده ادبیات در ۹۶ صفحه. این کتاب که بامعانی لغات و توضیحات تهیه شده برای دانشجویان دبیرستان‌ها و دانشکده ادبیات مفید است.

اطلس جغرافیائی سحاب

مرحوم ابوالقاسم سحاب از بزرگان ادب ایران و از مؤلفین بلند پایه بود که در زندگی قدرش را نمی‌شناختیم. مهندس محمد رضا سحاب فرزند اوست و فرزندی ارجمند زیرا در علمی وقت صرف می‌کند که برای همگان ارزش دارد، یعنی تاکنون بیش از شصت نوع نقشه جغرافیائی انتشار داده که ایران را از هر جهت به جهان‌نیان می‌شناساند. تهیه نقشه جغرافیائی ایران که برای ممالک جهان حدود و ثغور آن سند رسمی شمرده می‌شود از دشوارترین کارهاست که اطلاعاتی دقیق و کنجکاو‌هایی باریک می‌خواهد. مهندس سحاب اطلس جغرافیائی ایران را نیز با دقت بسیار و اضافات و توضیحاتی که مورد نیاز همگان است به طبع رسانده. کتابی است بسیار مفید و بسیار ارجمند. توفیق استاد محترم را از خداوند خواستار است.

انعکاس اوضاع اجتماعی

در آثار رشیدالدین فضل‌الله

نیز از تالیفات و تحقیقات دکتر غلامحسین یوسفی استاد ادبیات دانشگاه مشهد است تحقیقاتی بسیار دقیق.

ارمغان ادب

نمونه اشعار چهل و چند تن از شاعران آذربایجان شرقی (اعضاء انجمن ادبی شهریار) که همه ابیات آن خوب است و به سبک متقدمین. از انتشارات فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی.

یادنامه ایرانی مینورسکی

این کتاب از انتشارات دانشگاه طهران است مشتمل بر دوازده مقاله تحقیقی و تاریخی که بیاد بود مرحوم مینورسکی دوازده تن از فضلاء ایران نوشته اند هر مقاله ای در موضوعی، تنها مقاله استاد مجتبی مینوی به عنوان «دررئای مینورسکی» مربوط به احوال آن مرحوم است. مجتبی مینوی و ایرج افشار در چاپ این کتاب اهتمام ورزیده اند و مسلم است کتابی را که دو تن از متخصصان فن انتشار دهند تا چه پایه استوار و زیبا و بامغز است. در احوال مینورسکی مقاله ای دقیق با تصاویر از تیمسار سپهد جها نبانی در صفحه ۱۶۶ و ۱۶۰ و دو مقاله دیگر از استاد مینوی و استاد جمالزاده سال ۱۳۴۵ در صفحه ۹۹ و ۱۰۶ درج شده است.

هنر از تگرار تاریخ بی ترسیم

از انتشارات مجله بیغما - بقطع جیبی - برها پنج ریال

استاد عبدالرحمن فرامرزی در پاسخ نامه آقای دکتر جمشید کلیمی در موضوع تاریخ سرزمین فلسطین مقاله ای نوشت که در شماره مهرماه ۱۳۴۸ بچاپ رسید، و چون خواستار و خواننده بسیار یافت به ناگزیر در يك هفته سه بار تجدید چاپ شد. مطالعه این مقاله به هر ایرانی خواه مسلمان و خواه کلیمی توصیه می شود.

تذکره مخزن الغرائب

از انتشارات دانشگاه پنجاب - باهتمام استاد محمد باقر

این تذکره تألیف شیخ احمدخان هاشمی سندیلوی است مشتمل بر شرح احوال و نمونه اشعار ۳۱۴۸ شاعر فارسی زبان. کتابی است بسیار خوب و تذکره ای بسیار معتبر، با چاپی بسیار عالی، و کاغذی بسیار مرغوب، و تجلیدی بسیار زیبا. به استاد بزرگوار محمد باقر رئیس دانشمند گروه فارسی زبان دانشگاه پنجاب تبریک باید گفت و از وی باید سپاس داشت که چنین آثاری را بدین زیبایی می آراید، و مقدمه ای بدین استواری و لطف به فارسی و انگلیسی به کتاب می افزاید و در معرض مطالعه و استفاده فارسی زبانان جهان می گذارد. تذکره مخزن الغرائب در چند مجلد است و موجب آندوه است که تنها يك جلد آن به مجله بیغما اهدا شده. بهای کتاب نامعلوم است.

مدار الافاضل

از انتشارات دانشگاه پنجاب - به اهتمام استاد محمد باقر

به سرمایه اعانه اعلی حضرت همایون شاهنشاه ایران

فرهنگی است به زبان فارسی تألیف الله داد فیضی سرهندی مؤلف به سال ۱۰۰۱ هجری. با چاپ و کاغذ و تجلید بسیار عالی. این فرهنگ اصیل قویم در پنج مجلد است که فقط مجلد دوم

وسوم بدفتر مجله یغمارسیده، وازاین روی اندوهی عظیم است. توضیحات وشواهدی که درذیل صفحات، جناب استاد محمد باقر دانشمند اجل افزوده اند ارزشی خاص بدان بخشیده است. بهعموم اهل ادب توصیه می شود که این نسخه نفیس را بدست آورند .

مقالات منتخبه

ازانتشارات دانشگاه پنجاب (لاهور)۔ باهتمام وزیر الحسن عابدی۔ بامقدمه جناب پروفیسور حمید احمد خان رئیس دانشگاه پنجاب به۔ مناسبت تاجگذاری اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه وعلیاحضرت شهبانو

دراین کتاب که در دومجلداست مقالاتی که راجع به زبان وادب فارسی در مجله دانشکده خاورشناسی دانشکده پنجاب لاهور از سال ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۷ میلادی نوشته شده؛ فراهم آمده است. انتخاب کننده مقالات وناشر کتاب استاد وزیر الحسن عابدی است، همان عابدی شاعر ادیب نجیب وخوش صحبت که دانشگاه طهران را بپایان برد و در چند سال توقفش در ایران باشاعران وادیبان انس وآمیزش داشت خداوند تعالی سلامت وسعدت به وی عطا کناد که چونین یادگارها از خود بگذارد .

وامق و عذرائی عنصری

بامقدمه و تصحیح مرحوم علامه دکتر مولوی محمد شفیع اعلیٰ الله مقامه به اهتمام وسی احمد ربانی فرزند آن مرحوم۔ به سرمایه اعانه اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاه ایران

مرحوم علامه دکتر محمد شفیع رئیس سابق قسمت دائرة المعارف اسلامی اردو در دانشگاه پنجاب از بزرگان محققان ودانشمندان خاورمیانه و از افتخارات کشور عزیز پاکستان بود . در سال ۱۳۳۲ آن مرحوم به ریاست هیئتی از دانشمندان وشاعران پاکستان به ایران آمد. شرح مسافرت او و همراهانش و تصویر آنان در شماره تیرماه ۱۳۳۲ به اجمال در مجله یغما درج شده. در پایان مثنوی که حبیب یغمائی به افتخار ورود این دانشمندان به ایران ساخته و در محضر آنان خوانده نسبت به علامه محمد شفیع بدین گونه اظهار ادب وارادت شده است:

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| هان «حبیب» از سخن زبان درکش | توسن بحث را عنان درکش |
| خاصه در محضر حکیم اجل | منبع فیض عالمان ملل |
| ادب آموز اوستاد همه | مرشد و مرجع و مراد همه |
| به «محمد شفیع» ختم کلام | شد و این نام هست خیر ختام |

مرحوم علامه محمد شفیع را بیش از هفتاد تألیف تحقیقی وادبی است که همه را ارزش واعتباری جهانی است وهمه این تألیفات جز پنج شش کتاب در زمان حیوتش چاپ شده است . از کتاب هائی که مولوی محمد شفیع کشف و تصحیح کرده و بعد از او فرزندش بیچاپ رسانده مثنوی وامق و عذرا عنصری است به بحر متقارب.

می‌دانیم داستان وامق و عذرا به نظم عنصری بکلی مفقود است و در تذکره‌ها جز نامی، و در فرهنگ‌ها جز چند بیت از آن نیست. مرحوم محمد شفیع کتابی کهنه را بدست آورده و جلد آن را که اوراقی بهم چسبیده بوده از هم گسسته و دریافته است که این اوراق از منظومه وامق و عذرای عنصری است. آن گاه با تأمل و دقت بسیار این اشعار را منظم فرموده و با ابیاتی که در فرهنگ‌هاست سنجیده و نسخه‌ای از وامق و عذرای عنصری بدست داده است. شرح این همه رنج و دقت با گراور عین اوراق و تحقیقات بدیعه دیگر را باید در کتاب مزبور دید. البته این اوراق قسمتی و نمونه‌ای از وامق و عذرای عنصری است و باید با انتظار بود که مگر نسخه‌ای با اتفاق پیدا شود (چنانکه این نسخه پیدا شد) اما همین مقدار بسیار ارجمند است و از نظر تاریخ ادب ارزشی برای آن نمیتوان تعیین کرد.

ابیاتی که مرحوم محمد شفیع از عنصری یافته و به نظم فرموده ۵۱۵ بیت است. به بحر متقارب است. استوار و محکم است، چون دیگر اشعار عنصری از این گونه:

| | |
|-----------------------------|---------------------------------|
| همی کرد عذرا به وامق نگه | یکی شاه دید از در تاج و گه |
| دل هر دو برنا بر آمد بجوش | تو گفתי تهی ماند جان شان ز هوش |
| ز دیدار خیزد همه رستخیز | بر آید به مغز آتش مهر تیز |
| چنین گفت عذرا که ای خوب روی | بدین روی و بالا و این رنگ و بوی |
| یکی تو مرا باز گوی از نسب | بیا گاه ما را ز حال و سبب |
| بدو گفت کای بانوی بانوان | غریبم یکی خسته دل من جوان... |
| مگر شاه فرخنده پذیردم | شمار پرستندگان گیردم |
| به نیک اختر از خاک برداردم | به زنه‌ار ایزد نگه داردم |

داستان وامق و عذرا ریشه و اصل یونانی دارد و به طبع ایرانیانی که به شاهنامه و پهلوانان شاهنامه مأنوس اند خوش نمی‌آید، ولی اشعار عنصری استادانه و لطیف است.

همه پارسی زبانان جهان خاصه ایرانیان باید از مرحوم دکتر محمد شفیع ممنون باشند و نیز از دانشگاه پنجاب که این میراث ادبی مشترک را فراهم آورده و انتشار داده‌اند.

اگر از مشترکین مجلهٔ شما ده نفر این کتاب را بخواهند از پاکستان خواهیم خواست. بهای آن معلوم نشده، ظاهراً در حدود بیست تومان باید باشد.

نظیر داستان یافتن وامق و عذرا، برای استاد مجتبی مینوی در لندن اتفاق افتاده استاد مینوی نیز جلد کتابی را در موزه بریتانی‌گران یافته و آن را شکافته و برگه‌هایی از نسخهٔ خطی گر شاسب نامه در آن دیده که آن برگه‌ها را در سال ۱۳۱۳ برای بنده فرستاد. بنده پس از استفاده آن اوراق را به کتابخانهٔ ملی اهدا کردم. این اوراق بسیار قدیم است و هیچ دور نیست به خط خود اسدی شاعر باشد. مشخصات اوراق را اکنون در نظر ندارم باید به کتابخانه رفت و دید.

انتشارات جدید مؤسسه

مطالعات و تحقیقات اجتماعی

۶۲

فهرست مقالات مربوط به علوم اجتماعی .

از : گروه تنظیم مدارك و اسناد مؤسسه

۶۳

ارتباط جمعی و رشد ملی از : دکتر ابراهیم رشیدپور

۶۴

جامعه شناسی کشورهای صنعتی از : رمون آرن
ترجمه : دکتر رضا علومی

۶۵

اکولوژی انسانی و بهداشت از : ادوارد راجرز
ترجمه : دکتر سیاوش آگاه

* * * * *

| | | |
|------------------------------|------------------------------|----------------------------------|
| از گروه جامعه‌شناسی مؤسسه | بزبان فارسی بزبان فرانسوی | اطلس شهر تهران اطلس شهر تهران |
|------------------------------|------------------------------|----------------------------------|

* * *

مرکز فروش : کتابخانه مؤسسه و سایر کتابفروشی‌های معتبر



شرکت سهامی بیمه ملی
خیابان شاهرضا - نبش ویلا

تلفن ۶۰۹۴۱ تا ۶۰۹۴۵

تهران

مدیرعامل ۶۱۲۶۳۲

مدیرفنی ۶۰۱۵۶

همه نوع بیمه

عمر - آتش سوزی - باربری - حوادث - اتومبیل و غیره

نشانی نمایندگان

آقای حسن کلباسی : تهران - سبزه میدان، تلفن ۲۲۸۷۰

دفتر بیمه پرویزی : تهران - خیابان روزولت تلفن ۶۹۰۸۰-۶۹۳۱۴

شادی نماینده بیمه : خیابان فردوسی - ساختمان امینی

۳۰۴۳۶۹ ۳۳۹۴۶

آقای مهران شاهگلدیان : خیابان سوم اسفند، شماره ۹۴

مقابل شعبه پست تلفن ۴۹۰۰۴

دفتر بیمه پرویزی خرمشهر خیابان فردوسی

، ، ، شیراز سرای زند

، ، ، اهواز فلکه ۲۴ متری

، ، ، رشت خیابان شاه

آقای هانری شمعون تهران تلفن ۶۲۳۲۷۷

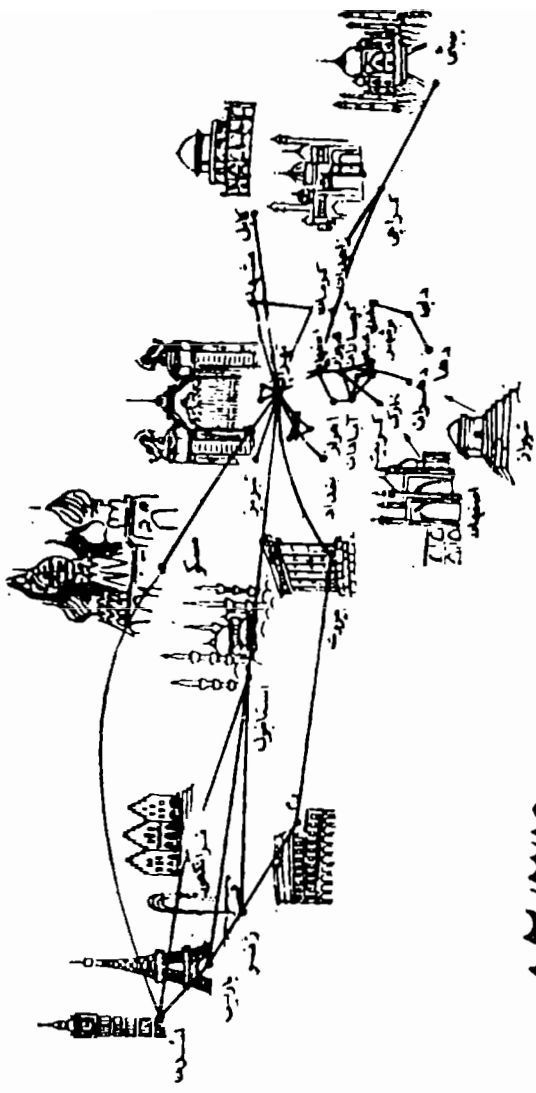
، لطف الله کمالی ، ۶۱۳۲۳۲

، رستم خردی ، ۶۰۲۹۹

باز هم پروازهای بین‌المللی هواپیمائی
ملی ایران افزوده شد و پرواز در هفته از
تهران به اروپا با جت بوئینگ ۷۳۷
از آملان، اصفهان و شیراز مستقیماً به اروپا پرواز کنند.



هواپیمائی ملی ایران - ۲۰



۱۲/۳۶

ساعت پرواز دوازده

هواپیمائی ملی ایران

به اروپا

ایرانول البرز
H·D

برای موتورهای
بنزینی

ایرانول

بهترین روغن برای هر نوع موتور

ایرانول الموت

مرغوب برای دیزلهای
سوپر شارژ و ممتاز برای
دیزلهای غیر سوپر شارژ



ایرانول الوند
مرغوب برای دیزلهای
غیر سوپر شارژ و ممتاز
برای موتورهای بنزینی